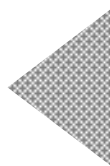


آقایان دکتر علی صادقی تهرانی^۱، دکتر حسین عیوضلو^۲، حجت الاسلام و المسلمین
غلامرضا مصباحی مقدم^۳، دکتر میثم موسایی^۴ و مهندس سیدمرتضی نبوی^۵ در میزگرد
علمی راهبرد یاس

جستاری در چیستی و چرایی اقتصاد اسلامی



بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن تشکر از سرورانی که دعوت ما را برای حضور
در این میزگرد اجابت کردند؛ با توجه به هدف فصلنامه در مورد بسترسازی برای تحقق
اهداف چشم انداز بیست ساله، در میزگرد گذشته بحث از اقتصاد سیاسی را آغاز کرده و
در این میزگرد قصد پرداختن به اقتصاد اسلامی را داریم. اقتصاد اسلامی موضوعی است
که هم در قلمرو حوزه و هم در قلمرو دانشگاه زیاد بدان پرداخته شده است. این
میزگرد در مقام پاسخگویی به سئوالات زیر خواهد بود.

- ۱- تاریخ و تعریف اقتصاد اسلامی و فلسفه آن چیست؟
- ۲- عناصر بنیادین و پایه‌ای در اقتصاد اسلامی کدام‌اند؟ (عدالت،
کارآمدی، ...)

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

۲- عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

۳- عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع) - لازم به ذکر است که جناب حجت الاسلام و المسلمین مصباحی مقدم
در هنگام گفتگوی سایر اساتید در میزگرد حضور نداشتند و در فرصت اندکی که بعد از اتمام میزگرد در خدمتشان
بودیم، سئوالاتی را در مورد تعریف اقتصاد اسلامی و ویژگی‌های اساسی آن با ایشان به گفتگو گذاشتیم. (راهبرد
یاس)

۴- عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

۵- عضو هیأت علمی گروه مطالعات انقلاب اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۳- ویژگی‌های اقتصاد اسلامی چیست؟

۴- نظریات اقتصاد اسلامی چه سیر تطور و تحولی داشته است؟

قبل از پرداختن به تعریف اقتصاد اسلامی، آشنایی با تاریخ این موضوع، بسیار مفید خواهد بود. آشنایی با تاریخ اقتصاد اسلامی را با آقای دکتر عیوضلو شروع می‌کنیم.

دکتر حسین عیوضلو: «اقتصاد اسلامی» موضوعی است که ابعاد اقتصاد سیاسی زیادی دارد و با موضوعات فصلنامه راهبرد یاس نیز ارتباط قابل توجهی دارد، چون می‌تواند در مقام گره‌گشایی از مشکلاتی قرار بگیرد که کشور با آن روبرو است. در بسیاری از مشکلات، خلأ رویکرد و نگرش داریم و در مواردی اصلاً بانی برای انجام کار وجود ندارد. نظامی که می‌خواهد در خصوص مسائل امروز و در پرتو تعالیم اسلامی راهکار ارائه بدهد، باید مسائل نظری و مبانی خودش را از جمله در اقتصاد اسلامی بر پایه‌های روشنی استوار سازد.

اقتصاد اسلامی یک مشترک لفظی است که مدعی هم زیاد داشته و کار در این حوزه، حساسیت‌های خاص خودش را داشته است. برای دور شدن از این حساسیت‌ها و سلاقی، باید واقع بینانه به مسائل توجه کنیم و علت ظهور اقتصاد اسلامی را شناسایی کنیم. چرا اقتصاد اسلامی به وجود آمده است؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند برخی از ادعاها را کنار بزند. نمی‌توان ادعا کرد که «اقتصاد اسلامی»^۱ از قبل وجود داشته است چون «علم اقتصاد»^۲، علمی است که بعد از رنسانس و در پرتو علوم طبیعی به وجود می‌آید.

اگر به این ترتیب به این موضوع نگاه شود، بحثی جدید است ولی اینکه مبانی آن چیست، یک بحث قدیمی است. مبانی و موازینی که در پرتو آنها «اقتصاد اسلامی» می‌تواند گره‌گشا باشد، بحثی قدیمی است. ممالک اسلامی از قرون چهارم و پنجم هجری به بعد، در حوزه اندیشه اجتماعی روندی نزولی داشتند و روند تکامل ادبیات این حوزه، گسترش چندانی پیدا نکرده و با دوره‌ای از پس رفت مواجه هستیم. در این دوره‌ها، غرب تحولات زیادی را به خود دیده و در بسیاری از حوزه‌های اجتماعی بحث‌ها را گسترش می‌دهد و نهادهایی را ایجاد می‌کند. زمانی که کشورهای اسلامی به خود می‌آیند و متوجه می‌شوند چقدر از این غافل‌ه عقب مانده‌اند، بحث تعامل کشورهای اسلامی با غرب مطرح می‌شود و کشورهای اسلامی با نهادهای جدیدی مواجه

۱ - Islamic Economics.

۲ - Economics.

می‌شوند، این نهادها در حوزه‌های مختلفی در حال گسترش بودند که لزوماً اقتصادی نبودند. مسلمانان با فرهنگ موجود در غرب و با نهادهای سیاسی غرب روبرو می‌شوند و نوع تعامل با این نهادها مسائل مهمی را در مورد دموکراسی و مردم‌سالاری مطرح می‌کند.

شاید اولین ورود و نوآوری‌ها در حوزه‌های سیاسی از کشور ما ایران شروع می‌شود که با مواردی مانند اینکه مشروطه باید مشروعه باشد همراه است، یا در زمان انقلاب، ولایت فقیه نوعی ارائه طریق در این موضوعات است که شاید بتوان گفت در حوزه مسائل سیاسی، ایران از سایر کشورهای اسلامی پیشروتر و پیشقدم‌تر بوده است.

در حوزه اقتصاد هم مسائل متعددی مطرح است. نهادهایی وجود دارند که ممالک اسلامی چه بخواهند و چه نخواهند با آن روبرو هستند؛ مواردی مانند اسکناس و بانک، احکام خاص خود را نیاز دارد و علمای اسلام می‌بایست در مورد آن نظر می‌دادند. افرادی مانند سیدقطب که غرب را دیده‌اند، سئوالات بسیاری در این مورد مطرح کرده‌اند، چرا که نهادهای جدیدی بوجود آمده بود که باید بررسی می‌شد که چه تعاملی با آن‌ها می‌توان داشت. چنین سئوالاتی در موارد دیگر مانند بیمه هم مطرح است؛ خصوصاً اگر مشکلات و سئوالات فقهی نیز در مورد عملکرد آنها و یا احتمال مواجهه با گناهان کبیره در آنها وجود داشته باشد. در بحث بانکداری، بحثی مانند شبهه ربا مطرح بود که حساسیت کشورهای اسلامی را برانگیخت. در بحث بیمه علمای اهل سنت سه اشکال را مطرح کرده‌اند: قمار، غرر و ربا؛ ولی علمای شیعه بحث بیمه را زیاد باز نکرده‌اند.

علماء و متفکران اسلامی به تدریج به بازنگری و اصلاح این نهادها پرداخته‌اند: در حوزه بانکداری، موضوع «بانکداری بدون ربا» مطرح می‌شود و در بحث بیمه به عنوان جایگزین، «تکافل» و یا بیمه اسلامی مطرح می‌شود که امروزه در کشور مالزی رواج زیادی دارد. در دولت هم این سؤال مطرح شد که حدود دخالت دولت چقدر است؟ جایگزین مالیات چه چیزی می‌تواند باشد. این نوع سئوالات، سئوالاتی هستند که ممالک اسلامی با آن مواجه هستند.

دکتر یسری از اقتصاددانان اسلامی و مشهور مصر اینطور تحلیل می‌کند که این مباحث از ۵۰ سال اخیر رواج یافته است و این جریان با کسب استقلال نسبی کشورهای اسلامی بعد از جنگ جهانی دوم همراه است. به این جهت آزاداندیشان و انقلابیون این کشورها با این مسأله مواجه هستند که چگونه مسائل خودمان را در چارچوب شرع حل کنیم؟

مخصوصاً از سال‌های ۱۹۳۲ میلادی به بعد، جبهه لیبرالیسم با مشکلات جدی مواجه می‌شود و ایده‌های کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها در بحران قرار می‌گیرد. فلذا در این دوره جبهه مارکسیسم

بیشتر میدان‌دار می‌شود. این خود حساسیت بیشتری را در کشورهای اسلامی ایجاد می‌کند. این حساسیت در کشور ما نیز کاملاً مشهود است و کتاب‌های نوشته شده در زمان پیروزی انقلاب، اکثراً در نقد مارکسیسم و کمونیسم است.

در دوره‌های گذشته، تغییرات در اقتصاد از دیدگاه اسلامی را بیشتر در نهادها شاهدیم. تعامل با نهادها چگونه باید باشد؟ نهادهای جایگزین چیستند؟ در مرحله بعد توجه نهادهای جایگزین اهمیت می‌یابد. مثلاً نهاد ربا با جایگزینی عقود اسلامی حذف می‌شود. در این مورد مرحوم شهید صدر پیشتاز است. ایشان در طی یک هفته کتاب «البنک اللاربوی» را برای امیر کویت می‌نویسد و راهکارهایی را معرفی می‌کند. رویکرد شهید صدر در این مورد جالب است. کتاب دیگر شهید صدر «فلسفتنا» و بعد از آن کتاب «اقتصادنا» است. انتخاب نام «فلسفتنا» به این معناست که با فلسفه‌های مختلفی (لیبرالی، ماتریالیستی و ...) روبرو شده‌ایم و در برابر آنها شهید صدر احساس مسئولیت کرده و «فلسفه ما» را تألیف کرده و فلسفه اسلامی را گسترش می‌دهد و در این چارچوب و زیربنای «اقتصادنا» را می‌نویسد. این عنوان هم چنین معنایی را دارد که اقتصاد کاپیتالیستی و اقتصاد سوسیالیستی وجود دارد و در برابر آنها ایشان از هویت اقتصاد اسلامی دفاع می‌کند. این مباحث به صورت مدون بیشتر از سوی شهید صدر آغاز شده است اگر چه علمای اهل سنت در بحث جایگزینی «نهادهای اقتصادی» پیشتاز بوده‌اند ولی به عنوان راهکار جامع، آثار شهید صدر در این زمینه راهگشاست.

همانطور که ذکر شد در طول ۵۰، ۶۰ سال گذشته بیشتر بحث از این بود که با این نهادها چگونه تعامل داشته باشیم، لذا نهادهای جایگزین مطرح شد و بعد از آن، این بحث مطرح است که چگونه این تغییرات را توجیه کنیم؟ لذا مباحث تطبیقی اسلامی مطرح می‌شود که زمینه‌ساز طرح مباحث اقتصاد اسلامی می‌گردد، به این معنی که رفتارها را طوری توجیه کنیم که راهکارهای مطرح شده را در پرتو تعالیم اسلامی بتوانیم مطرح کنیم.

این نهادسازی‌ها و تکامل آنها هم گویا است. مثلاً در بانکداری بدون ربا ابتدا رویکرد یا راهکاری بنام PLS^۱ را مطرح می‌کنند و بیشتر بر روش‌های مشارکتی تأکید می‌شود ولی در عمل کافی نیست و لذا رویکردهای دیگری گسترش می‌یابد. در چند سال اخیر دیگر کسی از

PLS حرفی نمی‌زند و صکوک^۱ جایگزین آن شده است.^۲

در برخی مقالات اخیر، حتی اقتصاددانان اسلامی زیاد به عبارت «اقتصاد اسلامی» تأکید نمی‌کنند چرا که می‌گویند آیا کسانی که اقتصاد را آموزش داده‌اند، مگر از عنوان «اقتصاد در پرتو لیبرالیسم» استفاده می‌کنند؟ در حال که تمام محتوای لیبرالیسم را در اقتصاد ریخته‌اند و ادعای جهانشمولی می‌کنند، ما چرا خودمان را در محدوده خاصی قرار داده و از جنبه علمی بودن خارج کنیم و حالت ایدئولوژیک به این بحث‌ها بدهیم؟ ما می‌توانیم بگوئیم «اقتصاد» ولی محتوای اسلامی را در آن جایگزین کنیم. حتی می‌توانیم واقع‌بینانه‌تر با این مباحث مواجه شویم و بگوئیم فروزی که اقتصاددان‌ها مطرح کرده‌اند، محدودکننده است. در حالی که اقتصاد اسلامی واقعی‌تر است مثلاً فرض نفع شخصی، یک فرض محدودکننده و غیر واقعی است، اگر ملت‌ها و جوامع را مطالعه کنیم، اینطور نبوده است که نفع شخصی یک فرض غالب بوده باشد. لذا در اقتصاد اسلامی حداکترسازی نفع شخصی و نفع جمعی به عنوان فرض اصلی تعیین می‌شود که واقعی‌تر است. بنابراین تلاش می‌شود بجای اقتصاد اسلامی، از همان عبارت علم اقتصاد استفاده شود.

دکتر عمر چپرا که از بزرگان و پیشکسوتان اقتصاد اسلامی است در کتاب خود از عنوان «علم اقتصاد؛ چشم‌اندازی اسلامی» استفاده کرده است. آقای دکتر منذر قحف هم همین رویکرد را ترویج می‌کند.

راه‌یابی
جناب آقای دکتر عیوضلو! در مورد تاریخچه اقتصاد اسلامی در ایران به چه مواردی می‌توان استناد کرد؟

۱ - Sukuk

۲- صکوک از ریشه صک و در واقع همان چک است که زیربنای اسلامی هم دارد. روش‌های مشارکتی، بانک را از رویکرد بانکی دور کرده و منابع را بیشتر درگیر کار مشارکتی می‌کند ولی صکوک به این معناست که دارایی را تبدیل به اوراق بهادار می‌کند (Securitization) تا هر لحظه امکان تأمین نقدینگی برای دارندگان اوراق وجود داشته باشد. مهمترین تأکید در اینجا این است که این اوراق مبتنی بر دارایی باشند. در مباحث جدیدتر به جای (Asset Based) از اصطلاح (Asset Linked) استفاده می‌کنند. یعنی لزوماً بر پایه دارایی بودن مهم نیست بلکه صرف داشتن ارتباطی با دارایی کافی است.

اقتصاد اسلامی در ایران مربوط به ۵۰، ۶۰ سال اخیر است که عمدتاً از تعامل با غرب شروع می‌شود. مباحث زیربنایی اقتصاد اسلامی را به فلسفه هم می‌توان کشاند، کسی مانند فارابی وقتی با سئوالات روز در فلسفه مواجه می‌شود، به عنوان یک عالم اسلامی در مقام پاسخگویی به این سئوالات برمی‌آید. او فلسفه را در ذهنیت و مغز اسلامی خودش می‌برد که برونداد آن یک «فلسفه اسلامی» است. در اقتصاد اسلامی هم مشابه همین اتفاق روی می‌دهد. موضوع، موضوع جدیدی است و حکم آن سابقه قبلی داشته است، همانطور که پدیده‌ها، پدیده‌هایی جدید هستند. مثلاً بانک پدیده واقعاً جدیدی است و قبلاً وجود نداشته است. جواب دادن به چنین پدیده‌هایی نیاز به ایجاد زیرساخت و زمینه‌سازی و حتی روش جدید در نگرش فقهی دارد. به عنوان مثال شهید صدر فتاوی را که اکثراً جزء نگر هستند، در کنار هم چیده است و زیربنای آن فتاوی را کشف می‌کند که چه قاعده‌ای بر این فتاوی حاکم است. او در کتاب اقتصادنا، احکام روبنا را بر مبنای احکام زیربنا استخراج کرده است.

در مورد ایران این تحلیل وجود دارد که علوم طبیعی با تأسیس مدرسه دارالفنون به ایران وارد شده است. مباحث اقتصاد هم به همین ترتیب، بحث‌هایی قدیمی نیستند. کما اینکه رشته‌های اقتصاد قبلاً در دانشکده‌های حقوق یا گروه‌هایی علوم سیاسی ادغام شده بودند اما در چند دهه اخیر مستقل شده‌اند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این سؤال مطرح شد که مدل اقتصادی ما چیست؟ شاید یکی از بهترین شروع کننده‌های این مباحث شهید مطهری بود که می‌دانست از چه موضوعاتی باید شروع کرد. البته این بزرگان، اقتصاد نخوانده بودند و بیشتر آنها را از کتاب‌های ترجمه شده تاریخ عقاید اقتصادی گرفته بودند. حتی محققان دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که کارهای آکادمیکی را در این زمینه شروع کردند، اقتصاد را از منابع اصلی نخوانده بودند، بلکه بیشتر به کتب تاریخ عقاید اقتصادی استناد می‌کردند که البته بر این اساس نمی‌توان راجع به اقتصاد قضاوت کرد. در میان کشورهای اسلامی، کشور ما اولین رویکرد کلان را به اقتصاد اسلامی داشت که در هنگام تدوین قانون اساسی بدان نیاز داشت ولی در بقیه کشورهای اسلامی بیشتر به مسائل خرد توجه شده است. در دهه شصت، همایش‌های بسیار خوبی در موضوع اقتصاد اسلامی برگزار شد که سطح شرکت کنندگان آنها بالا بوده و بیشتر فقها در آن شرکت می‌کردند.

با گسترش بحث در این همایش‌ها، تازه موضوعات باز شدند و مشخص شد که اقتصاد اسلامی

در این حد که انفال، مالکیت، بیت‌المال و ... باشد، نبوده و فراتر از این مسائل است. به تدریج این مباحث افت پیدا می‌کند و در مجموعه کلان کشور هم به تدریج مسائل اقتصاد اسلامی به فراموشی سپرده می‌شود و با استقرار نظام، پیگیری همه ابعاد اقتصاد اسلامی ضرورت خودش را از دست می‌دهد. در حالی که در زمان تدوین قانون اساسی، این موضوعات، موضوعاتی اساسی بودند. مباحث «اقتصاد اسلامی» به مرور به برخی مراکز پژوهشی محدود می‌شود و در سطح مؤسسات و نهادها باقی می‌ماند که البته همایش‌های خوبی در این دوره (دهه شصت) برپا می‌شود که البته در سطح خرد و بدون حمایت دولت است. سال قبل پنجمین همایش دو سالانه اقتصاد اسلامی را داشتیم که حرکت خوبی است. از تأسیس انجمن اقتصاد اسلامی ایران ۵ سال می‌گذرد و مجلات خوبی نیز در حال چاپ است.

از لحاظ سطح آموزشی در بحث اسلامی کردن دانشگاه‌ها، این موضوع مورد توجه بود که مباحث باید مباحث اسلامی باشد. مجوز رشته اقتصاد براساس بازنگری که در مورد درس و سرفصل‌ها بود، در عمل منتهی به این شد که درس اقتصاد صدر اسلام و مبانی فقهی اقتصاد اسلامی به عنوان درس اقتصاد اضافه شود و سایر مباحث که باید سرفصل‌های اسلامی را در اقتصاد پوشش می‌داد، کلاً رها شد. تاکنون در هیچ‌کدام از آزمون‌های کارشناسی ارشد یا دکترای اقتصاد، حتی یک سؤال از اقتصاد اسلامی مطرح نشده است، در حالی که مجوز تأسیس این رشته براساس مباحث اقتصاد اسلامی بوده است. البته به صورت موردی در برخی بخش‌های دانشگاهی توجه خوبی به این مسائل شده و دانشگاه امام صادق (ع) در این میان سهم خوبی داشته است. در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۶ واحد اقتصاد اسلامی تدریس می‌شود. روند این فعالیت‌ها، روند خوبی است ولی تا وقتی که در سطح کلان کشور، بحث اقتصاد اسلامی جدی گرفته نشود، نتایج مطلوبی را نمی‌توان انتظار داشت. به نظر من، دولت حمایت قانونمند و نظام‌مندی از این موضوع ندارد. به مسائل اقتصاد اسلامی در حد محدودی توجه می‌شود و بسیاری از ابعاد اقتصاد اسلامی در کشور باز نشده است. البته در حاشیه این مسائل عده‌ای نیز به صورت ابزاری عنوان اقتصاد اسلامی را یدک می‌کشند.

راهبرد یاس
آیا می‌توان سیر تحولی در نظریه‌ها را هم در مورد اقتصاد اسلامی سراغ گرفت؟ در مورد نهادسازی در تاریخ اقتصاد اسلامی آیا روندی به ثبت رسیده است؟

دکتر عیوضلو: رویکرد دیگری که به سیر تحول مرتبط است را هم اشاره کنم. مباحث اقتصاد به معنای عام آن، فراتر از علم اقتصاد است، در اقتصاد سه بحث مطرح است: مکتب، نظام و علم. در اقتصاد هم مکتب اقتصاد مطرح است، هم نظام اقتصادی و هم علم اقتصاد و باید بین این سه حوزه تفکیک قائل شد. مکتب اقتصادی به معنای گرایش‌ها و خطوط کلی است که یک جامعه در حوزه اقتصاد می‌تواند داشته باشد که همگی در بستر فلسفه‌های خاص بوجود می‌آیند. مثلاً مکتب لیبرالیسم فلسفه‌ای دارد که براساس آن فلسفه، فرد، آزادی و بازار مهم می‌شوند که سه مفهوم اصلی و مهم مکتب لیبرالیسم هستند. اینکه در پیدایش علم اقتصاد این ادعا مطرح است که «اگر افراد نفع شخصی‌شان را در جامعه دنبال کنند، خود به خود منافع جامعه هم حداکثر خواهد شد» در راستای همین فلسفه توجیه می‌شود. اینکه چگونه می‌توان از فلسفه به یک مکتب اقتصادی رسید، بحث مستقل و جالب دیگری است. تاریخ عقاید اقتصادی هم نشان می‌دهد که پیدایش این مکتب به راحتی صورت نگرفته است. خیلی از مقدمات این مکتب در پی اندیشه‌های متعددی ساخته و ترویج شده است و این بحث‌ها مدام کامل‌تر شده و نظامات مختلف شکل می‌گیرند ولی چیزی که تغییر پیدا نمی‌کند، مکتب است. مکتب سوسیالیسم هم به همین ترتیب است که مبنای آن، حاکمیت دولتی و اصالت جامعه و برنامه‌ریزی متمرکز است.

نظام، مجموعه نهادهایی است که در جامعه شکل می‌گیرد و براساس مکتب ساخته می‌شود. براساس مکتب می‌توان نظام‌های مختلفی ایجاد کرد. برای مثال، مکتب سوسیالیسم نظامات مختلفی را طراحی کرده است. ابتدا نظام برنامه‌ریزی متمرکز در شوروی سابق طراحی می‌شود، ولی به مرور این نظام به شکست می‌انجامد و به جای آن، نظام سوسیالیسم بازار (الگوی نظام چین) حاکم می‌شود، همچنین انواع نظام‌های اروپای شرقی و حتی فرانسه شکلی از نظام‌های سوسیالیستی هستند.

مکتب لیبرالیستی هم نظام‌هایی را ساخته است. در ادبیات اقتصاددانان کلاسیک، دولت حداقلی مطرح می‌شود که حداقل دخالت را در اقتصاد دارد و بازار همه جنبه‌ها را پاسخ می‌دهد. از دهه ۱۹۳۰ میلادی به بعد کسی مانند کینز پایه‌گذار اقتصاد کلان می‌شود و دولت کینزی را مطرح می‌کند. دولت کینزی یک دولت سیاستگذار است؛ بعدها بحث دولت رفاه مطرح می‌شود. ملاحظه می‌کنید شکل نظام‌ها تغییر می‌کند ولی زیربنای این موارد که مکتب است، ثابت باقی مانده است و آزادی‌های فردی، مالکیت خصوصی و ... محترم شمرده می‌شود و افراد می‌توانند

منافع خودشان را تشخیص دهند. یکی از پایه‌های اقتصاد لیبرال این است که هر فرد بهترین قاضی برای قضاوت در مورد رفاه خودش است. این مبانی، تغییر نکرده‌اند ولی شکل نظام‌ها تغییر پیدا کرده‌اند.

علم اقتصاد بحث دیگری است که به «اگر»، «آنگاه...» ها و بیان روابط اثباتی میان متغیرها می‌پردازد. یافته‌های علم اقتصاد می‌تواند در نظام‌های دیگر اقتصادی و بیان روابط اثباتی میان متغیرها، مشترک باشد اما در موارد زیادی واقعیت جوامع باهم فرق دارد. با این همه، علم اقتصاد دستاوردهایی هم داشته است و توانسته به قوانین اثباتی قابل ملاحظه‌ای دست یابد، مثل اینکه اگر عرضه کالا زیاد شود، قیمت پائین می‌آید. این مطلب به عنوان یک قانون شناخته می‌شود که برای نظام سازی از آن استفاده می‌شود چرا که برای نظام سازی هم از علم استفاده می‌شود و هم از مکتب. در نظام سوسیالیسم هم به همین ترتیب این بحث‌ها مطرح است.

در نظام اسلامی هم بایستی گفت اسلام، مکتب دارد و این بحث‌ها از ابتدا مشخص شده است و ما می‌توانیم موضع قوی‌تری داشته باشیم. برخی از اقتصاددانان اسلامی تعبیر جالب‌تری دارند. به تعبیر دکتر یسری: اقتصاد اسلامی علم جدیدی است، گرچه مبانی شرعی آن قدیمی است.

رمضان عبدالله از رهبران برجسته حماس که دکتری اقتصاد دارد، معتقد است که ما می‌توانیم در برابر اقتصاد غرب تحدی بکنیم، ما مبانی قوی‌تری داریم. این بیان کاملاً قابل دفاع است. اگر به سابقه تاریخی خود نگاه کنیم، پیامبر اکرم (ص) در مکه کار فرهنگی کردند ولی در مدینه حکومت تأسیس کرده و نظامات اقتصادی برپا کردند، بازاری با ویژگی‌های خاص خود برپا کردند. پیامبر اکرم (ص)، نهادسازی کردند ایشان در قیمت‌ها دخالتی نکرد که به معنی نوعی نظام‌سازی و نهادسازی است. حتی نهادهای پولی و مالی هم معلوم شدند. حضرت در ضمن تثبیت حقوق مالکیت، بیان کردند که مالکیت بایستی مشروع باشد، برخی موارد امکان تملک خصوصی دارند ولی برخی امکان تملک خصوصی ندارند و برخی تحت شرایطی امکان تملک خصوصی دارند؛ مثلاً زمین موات را هر کس احیاء کند، مالک می‌شود. حتی برای غیر مسلمانان هم حکم تعیین شد؛ به شرطی مالکیت آنها مشروع بود که جزیه پردازند. این تعیین تکلیف‌ها انجام گرفت و نهاد بیت‌المال تبیین شد. این موارد از نهادسازی‌هایی هستند که اسلام شروع کرده است. این موارد در حالی است که در تمدن غرب و قرون وسطی، تجارت امر مذمومی تلقی شده است ولی علی (ع) می‌فرمایند: الفقه ثم المتجر؛ یعنی تجارت را در چارچوب خاصی مشروع و درست می‌داند و بازار را در چارچوب موازین فقهی، ترویج می‌کند. این نهادها در

طول تمدن اسلامی، کامل تر می شوند.

بنابراین از جهت مکتب و نظام اقتصادی ما، کاملاً این موارد را قبل از غرب داشته‌ایم، ولی مکتب اقتصادی که ساخته می شود بایستی بازخوانی شود. یعنی براساس مسائل امروز بررسی شود که مکتب اقتصادی اسلام چیست؟ روشی که مرحوم شهید صدر شروع کننده آن بودند. با این مقدمات، جواب سؤالات شما این است در ایران اسلامی سطح مباحث اقتصاد اسلامی ابتدا در حد کلیات و شناخت مفاهیم و تبیین مکتب بوده است. به تدریج سطح بحث‌ها دامنه نظام‌های اقتصادی را هم در بر گرفت. در سال‌های اخیر تحلیل‌های علمی اقتصاد اسلامی در حال شکل‌گیری و تکامل است.

آیا عقود اسلامی هم جزء علم اقتصاد محسوب می‌شود؟

دکتر عیوضلو: خیر، عقود اسلامی مربوط به نظام‌سازی است. پیامبر اکرم (ص) برخی از عقود را غلط و باطل اعلام کردند.

یکی از روش‌های خرید و فروش قبل از اسلام برای تعیین قیمت این بود که فروشنده دست به شن‌ها می‌انداخت و قیمت کالا را به اندازه مقدار شن‌ها اعلام می‌کرد. یا برای خرید پارچه، شن را پرتاب می‌کردند و به هر پارچه‌ای که می‌خورد، مال او بود، و یا اگر مشتری به پارچه دست می‌زد، فروشنده می‌گفت باید آن را بخری. هر کدام از این عقود اسامی خاصی هم داشتند.

پیامبر اکرم (ص) این موارد را ممنوع کردند. مثلاً فروش جنین در شکم شتر از دیگر معاملات رایج اعراب بود که آن هم ممنوع اعلام شد و حتی جنین این جنین هم پیش فروش می‌شد. تلقی رکبان هم از دیگر مواردی بود که مورد مخالفت پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت. تلقی رکبان به این معنی بود که قبل از آنکه کاروان تجاری که از شهرهای دیگر رسیده است، وارد شهر شود، عده‌ای به پیشواز رفته و به خرید و فروش با آن کاروان‌های تجاری در دروازه‌های شهر می‌پرداختند ولی حضرت رسول (ص) فرمودند: «لاتلق»؛ به پیشواز (آنها) مرو «ولاتشتر» (و از آنها) چیزی نخر «ولاتاکل منه» و اگر خریدی تصرفی در آنها نکن. در واقع مبنای این معاملات غلط بود و لذا پیامبر اکرم (ص) مبنای روشنی برای این موارد تعریف کردند. امروزه با ابزار علم اقتصاد می‌فهمیم که چرا پیامبر (ص) از تلقی رکبان نهی فرمودند چرا که خرید و فروش از کاروانی که تازه به دروازه‌های شهر رسیده است، بیانگر اطلاعات نامتقارن است. اطلاعات

عرضه کننده و تقاضا کننده، یکسان نیست.

یا در مورد این عبارت که می‌فرماید: «السعرالی الله» قیمت را خدا تعیین می‌کند، در آن زمان ابزار مورد نیازش وجود نداشت که بتوان آن را توضیح داد، اگرچه اگر سؤال می‌شد، حضرت (ص) می‌توانستند توضیح دهند، ولی امروزه با ابزار علم اقتصاد می‌فهمیم که این جمله به چه معناست. می‌توان گفت این سنت، سنتی تکوینی است که البته توجیهی منطقی و درست هم در موردش می‌توان داشت. در چنین جهاتی از مباحث اقتصادی، اسلام کاملاً پیشرو بوده است ولی در دوره‌هایی، کشورهای اسلامی درست عمل نکردند و بافت شدید و عقب‌ماندگی مواجه بودیم. از جهت گزاره‌های اثباتی علم اقتصاد هم می‌توان نگرش‌هایی را مطرح کرد. در تبیین رفتار یک پدیده لزومی ندارد که دیدگاه‌های مادی داشته باشیم. می‌توان عوامل معنوی و ارزشی را هم در شکل‌گیری پدیده، شناسایی کرد.^۱ می‌توان براساس تعالیم قرآن و تعالیم امامان، یکسری اصول و قواعد استخراج کرد که دقیقاً فرمول هستند. یعنی به صورت «اگر ... آنگاه ...» به تبیین موارد می‌پردازند. مثلاً امام موسی کاظم (ع) فرموده‌اند: «لوعدل فی الناس لاستغناء» یعنی در این روایت استغناء و بی‌نیازی به عنوان نتیجه عدل تفسیر می‌شود. عبارت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که «علامة رضی الله فی خلقه، عدل سلطانهم و رخص اسعارهم». «علامت رضایت خدا در مردم، عدل سلطان و پائین بودن قیمت‌ها است» و «علامة غضب الله عن خلقه جور سلطانهم و غلاء اسعارهم»، و «علامت غضب خدا از خلقش، ظالم بودن سلطان آنها و بالا بودن قیمت‌ها است. براساس مفاهیم اقتصادی که تاکنون متوجه شده‌ایم، به خوبی چنین عبارت‌هایی را می‌توان فهمید و تبیین کرد. مثلاً در اقتصاد مطرح است که در شرایط رقابتی که نسبتاً عادلانه است، رضایت جامعه حداکثر است، در واقع پیامبر (ص) هم گزینه‌ای را برای سنجش رضایت نشان داده‌اند، یعنی (به بیان اقتصادی) می‌توانیم رضایت خدا را هم بسنجیم و برای آن یک متغیر جایگزین^۲ تعیین می‌کنیم، که همان رضایت مردم و رضایت جامعه است. در قیمت‌های متعادل، رضایت جامعه حداکثر است و تولید کننده و مصرف کننده راضی‌تر هستند و عدالت هم حاکم است. اگر موازین درست برقرار شود، قیمت‌ها پایین است.

۱- البته این رویکرد جدیدی است و خیلی از اقتصاددانان اسلامی به این رویکرد نپرداخته‌اند

راهبرد یاس آیا شما از بحث سیر تاریخی خارج شدید؟

دکتر عیوضلو: خیر، غرض از ذکر این چند مورد این بود که بیان کنم در حوزه علم هم می‌توان تحدی کرد و گفت که اقتصاد اسلامی می‌تواند در حوزه علم در تفسیر خیلی از پدیده‌ها کمک کند. چون تلقی برخی این است که اقتصاد اسلامی، فقط مکتب است و یا حداکثر اینکه، نظام است ولی می‌توان مطرح کرد که اقتصاد اسلامی در حوزه علم هم مطالب زیادی دارد. در سیر تاریخی می‌توان به نوع رویکرد فقها هم اشاره داشت و یا به بررسی تعامل اقتصاد اسلامی با سایر علوم اسلامی پرداخت که به اقتضای بحث، می‌توان به آنها هم اشاره داشت.

راهبرد یاس
به نظر شما دغدغه و انگیزه آیت‌الله شهید محمدباقر صدر از ورود به مسائل اقتصاد اسلامی چه چیزی بوده و با چه رویکردی به این مسائل پرداخته است؟ با توجه به اینکه برخی معتقدند نظرات شهید صدر پاسخی به اقتصاد سوسیالیسم بوده است.

دکتر عیوضلو: بنا به نقل حجت‌الاسلام والمسلمین شوشتری- از آشنایان شهید صدر که کار ترجمه آثار ایشان را هم برعهده داشته است- شهید صدر به طور منظم با رئیس کل بانک مرکزی عراق جلسات خصوصی داشت که این مطلب حاکی از اطلاع دقیق شهید صدر از مسائل اقتصادی است. البته رویکرد شهید صدر، رویکرد فقهی است و بیشتر مکتب‌سازی کرده است. مرحوم شهید صدر، مسائل اقتصادی را با رویکرد روش اجتهادی بیان کرده است؛ بزرگترین نوآوری شهید صدر نیز همین است. ایشان از فقهی که بیشتر جزءنگر است، خطوطی کلی بدست آورده و قواعدی ایجاد کرده است.

راهبرد یاس
گاهی امروزه این سؤال مطرح است که آیا اسلام نظام اقتصادی‌ای را طراحی کرده است؟ آیا اسلام اصلاً نظام اقتصادی دارد؟ سؤال این است که در آن فضاء چه سؤالی برای شهید صدر پیش آمده است که به دنبال اقتصاد اسلامی رفته است؟

دکتر عیوضلو: شهید صدر، بیشتر با مکتب روبرو بوده است و بیشتر به دنبال جواب‌هایی مکتبی

برای سئوالات اقتصادی بوده است. شهید صدر متوجه بود که لیبرالیسم بیشتر به مالکیت خصوصی و سوسیالیسم بیشتر به مالکیت دولتی توجه کرده است، لذا اصطلاحی به نام «مالکیت مزدوج» را جعل می‌کند؛ به این معنی که در اسلام هم مالکیت دولتی و هم مالکیت خصوصی و هم غیر این دو را داریم. شهید صدر همچنین نظام توزیع درآمد در اسلام را معرفی کرده است: توزیع قبل از تولید، توزیع حین تولید و توزیع بعد از تولید. «توزیع پس از تولید» شبیه سرفصل‌هایی است که در اقتصاد غربی وجود دارد ولی یک تفاوت عمده بین نظام اقتصاد اسلامی و نظام اقتصاد آزاد وجود دارد و آن اینکه اسلام به توزیع قبل از تولید نیز پرداخته است. به این معنا که مالکیت‌هایی که بوجود می‌آیند، لازم است مالکیت‌های مشروع باشند. شهید صدر اینگونه وارد مباحث می‌شود و مکتب‌سازی می‌کند. می‌توان گفت مرحوم شهید صدر بنیانگذار مکتب اقتصادی اسلام است.

راهبرد یعنی شهید صدر در عین حال که، نقد نظرات غربی و شرقی و خصوصاً نقد سوسیالیسم را انجام می‌داد، به تبیین مکتب اقتصادی اسلام هم می‌پرداخت.

دکتر عیوضلو: درست است؛ به علاوه شهید صدر به نظام‌سازی هم پرداخت که مهمترین کار ایشان در این مورد مربوط به کتاب «البنک اللاربوی» است که زیربنای قانون عملیات بانکداری بدون ربا در کشور ما نیز، همین کتاب بوده است که ورود بسیار خوبی به این قبیل موضوعات محسوب می‌شود. شهید صدر در مورد پول و اسکناس هم فتاوی و دیدگاه‌های خیلی خوبی دارد که بسیار مرفقی است.

اگر شهید صدر تاکنون زنده بود، قطعاً چندین برابر مقداری که تولیدات علمی فعلی ایشان است، تألیفات و پاسخگویی به شبهات داشتند.

راهبرد جناب آقای مهندس نبوی! جنابعالی چه تحلیلی از تاریخ اقتصاد اسلامی خصوصاً در دوره بعد از انقلاب اسلامی دارید؟

مهندس سید مرتضی نبوی: چالش‌های عملی مباحث اقتصاد اسلامی در ایران، از دولت آقای میر حسین موسوی شروع شد؛ چون قبل از آن نظام استقرار نداشت و اوضاع سیاسی کشور

نابسامان بود. اگرچه مباحث تئوریک آن در مراحل تدوین قانون اساسی مطرح شده بود ولی قبل از دولت آقای موسوی فرصتی نبود که در متن نظام و دولت و برای استفاده در صحنه عمل، مسائل اقتصاد اسلامی به بحث گذاشته شود. تا زمان فرار بنی صدر، همه کسانی که درون خانواده انقلاب بودند، یک جریان بودند و چپ و راستی مطرح نبود. وقتی دولت آقای مهندس موسوی مستقر شد و غائله‌های قبلی خاتمه یافت، در دولت اول مهندس موسوی، اختلاف نظر در مسائل اقتصادی پدید آمد.

چون قرار بود تدوین برنامه اول شروع شود، به دلیل حساسیت‌هایی که وجود داشت، عده‌ای از علماء جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (مانند آیت‌الله کریمی، آیت‌الله احمدی میانجی، آیت‌الله آذری قمی)، در گروه‌های مربوط به تدوین برنامه، حضور پیدا کردند. در زمان طرح مسائل اقتصادی در دولت، دو دیدگاه پدید آمد. در یک دیدگاه افرادی مانند آقای عسگرآولادی، آقای توکلی، آقای پرورش و بنده حضور داشتیم. در دیدگاه دیگر افرادی مانند آقای بهزاد نبوی، آقای سلامتی، آقای روغنی زنجانی و ... حضور داشتند. آقای مهندس موسوی ابتدا سعی داشت به عنوان نخست وزیر، میانه باشد ولی به مرور به گروه دوم متمایل شد. از جمله مباحثی که در این ایام مطرح بود این بود که دولت چقدر حق دارد در اقتصاد و در کار مردم دخالت کند.

آیا دخالت دولت مشروعیت دارد یا نه؟ حتی نوع دخالت دولت هم مورد بحث قرار گرفت. نگاه دولت بیشتر این بود که برای استقرار عدالت، بایستی مالکیت‌های غیر دولتی محدود شود. در آن زمان هم با توجه به درآمد نفت و فعالیت بنیاد مستضعفان، امکانات بیشتر در دست دولت متمرکز شده بود و جنگ هم به این مسأله کمک کرد که دولت بزرگتر شود. درحین همین بحث‌ها بود که حضرت امام (ره) بحث ولایت مطلقه فقیه را مطرح کردند.

ابتدا نظر دوستان مجموعه ما این بود که با توجه به رساله حضرت امام (ره)، اختیارات دولت نامحدود نیست و در خیلی از قلمروها به صورت ابتدایی نمی‌تواند دخالت کند. در این میان آقای سرحدی‌زاده وزیر کار بعد از آقای توکلی سئوالی از امام (ره) پرسید که معظم‌له در جواب، قلمرو اختیارات «ولایت مطلقه» را مطرح کردند. تا آن زمان حضرت امام (ره) صحبتی از ولایت مطلقه مطرح نکرده بودند. بدین ترتیب روشن شد دیدگاه امام (ره) این است که وقتی مصلحت باشد، برای دخالت دولت محدودیتی نیست و دولت بین صفر تا ۱۰۰ درصد می‌تواند دخالت

داشته باشد.

آقای هاشمی رفسنجانی همین مبانی اقتصادی را در نماز جمعه تحت عنوان عدالت اجتماعی بیان می‌کرد. در عین حال نظر امام(ره) این بود که کارهایی را که مردم می‌توانند انجام دهند، دولت دخالت نکند و آن طور که من احصاء کرده‌ام، امام(ره) اقلأ سه مرتبه در دیداری که با هیأت دولت داشتند این مطلب را تذکر دادند، اما توجهی به این تذکرات نشد.

برنامه اول که در دولت آقای مهندس موسوی تنظیم و به مجلس تقدیم شد به دلیل شرایط جنگ، در مجلس بایگانی شد. با اتمام جنگ و رئیس جمهور شدن آقای هاشمی، هم گرایش آقای هاشمی عوض شد و هم گرایش افرادی مانند مرحوم آقای نوربخش، روغنی زنجانی، الویری و ... عوض شد.

در مقام اجرای اقتصاد اسلامی، مواردی مانند حدود مالکیت و دخالت دولت در اقتصاد از مهمترین چالش‌های این بحث بود. این مسایل باعث اختلاف دیدگاه در دولت اول آقای مهندس موسوی شد و بعد هم به حزب جمهوری اسلامی کشیده شده و مبنایی برای شکل‌گیری چپ و راست اقتصادی گردید و بعدها رنگ سیاسی پیدا کرد و مبدأ تقسیم‌بندی جریان‌های سیاسی در کشور شد.

راهبرد ^{یاس} در واقع اینها مباحثی در راستای نظام‌سازی اقتصادی برای جمهوری اسلامی بوده است.

مهندس نبوی: فضای اقتصادی ایران در زمان انقلاب و بعد از آن بیشتر گرایش چپ داشت، چون همسایه شوروی سابق بود و دانشگاه‌های ما هم متأثر از تفکر چپ بود. سازمان چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و سازمان مجاهدین خلق تفکر چپ داشتند. شهید مطهری را به این اتهام به شهادت رساندند که خانه‌اش بالای شهر است، بنز سوار می‌شود و طرفدار سرمایه‌داری است و گروه فرقان ظاهراً به این دلیل با ایشان ضدیت داشت و دست به ترور وی زد.

راهبرد ^{یاس} یعنی دیدگاه‌های اقتصادی گروه فرقان در شهادت شهید مطهری نقش داشته است؟

مهندس نبوی: توجیه ظاهری آنها این بود؛ چرا که خود را علمدار عدالت می‌دانستند.

ماهنامه البته شعار مهم و هویت بخش انقلاب، عدالت بوده است.

مهندس نبوی: بله درست است ولی عدالت مدنظر گروه فرقان، عدالت در معنای سوسیالیستی آن بود، که تساوی خلق‌ها باشد.

آقای بهزاد نبوی در دولت اول آقای موسوی می‌گفت باید کاری کنیم که در این کشور دیگر خیامی‌ها پیدا نشوند. چون خیامی آن موقع سمبل سرمایه‌داری در کشور بود. این تفکر معتقد بود که باید قوانین و مقررات را طوری بنویسیم که اجازه ندهد کسی میلیونر شود. در آن زمان نظر ما این بود دولت باید ضوابط شرعی را در تنظیمات خود رعایت کرده و طبق رساله امام، قانون بنویسیم. ولی طیف مقابل معتقد بود که ما چنین الزامی نداریم، بلکه قانون را می‌نویسیم و اگر در مجلس رأی آورد، اسلامی بودن آن در شورای نگهبان بررسی خواهد شد. البته وقتی هم که شورای نگهبان اعلام خلاف شرع می‌کرد و می‌گفت فلان مصوبه خلاف اسلام است، دولت و مجلس جوسازی سنگینی علیه شورای نگهبان می‌کردند. درگیری دولت و مجلس به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی با شورای نگهبان باعث شد، ابتدا حضرت امام (ره) بحث احکام ثانویه را مطرح کنند و سپس مجمع تشخیص مصلحت نظام را تأسیس کردند.

یکی از بحث‌های چالش برانگیز آن دوران، لایحه مالیات بود. به هنگام بررسی لایحه مالیات، در مجلس آقای آذری قمی گفت دولت باید حد ضرورت و نیاز خود را به مالیات بیان کند و در همان حد مجاز است که مالیات بگیرد و زائد بر آن شرعی نیست.

حضرت امام (ره) هم این قضیه را با ولایت مطلقه حل کردند و فرمودند دولت هر مقدار مصلحت دانست، می‌تواند مالیات بگیرد.

تجارت خارجی هم از دیگر موارد مورد نزاع در دوران آقای مهندس موسوی بود. دولت براساس اصل ۴۴ می‌خواست تجارت خارجی در انحصار دولت باشد ولی شورای نگهبان نظرش این بود که این کار خلاف شرع است. حضرت امام (ره) در این مورد نظرشان این بود که تجارت خارجی نباید در انحصار دولت باشد و از ابتدا مردم و بخش خصوصی هم در واردات و صادرات نقش داشتند.

در زمان جنگ، واردات کشور آنقدر زیاد بود که کشتی‌ها در نوبت می‌ماندند تا بار خود را

تخلیه کنند. در آن زمان اجازه واردات تا سقف ۱۴ میلیارد هم دلار وجود داشت ولی در زمان آقای هاشمی واردات حجیم، کاهش یافت. مواردی مانند محصولات شیمیایی و کشاورزی، تیرآهن، مصالح ساختمانی و ... از جمله موارد حجیمی بودند که همیشه وارد می کردیم. حدود ۱۰ میلیارد دلار در زمان آقای هاشمی جایگزینی واردات داشتیم.

پاس
راهبرد

مسائل نظری مرتبط به اقتصاد سیاسی و به تبع اقتصاد اسلامی را چگونه

می بینید؟

مهندس نبوی: در میزگردهای قبل بیان شد که اقتصاد سیاسی دو وجه دارد. یکی جنبه بایدها و نبایدها که فلسفه اقتصاد است و دیگری مسائل مربوط به کارآمدی. در حقیقت می توان گفت اقتصاد اسلامی، ناظر به فلسفه اقتصاد است و بایدها و نبایدها در آن روشن می شود. به بیان دیگر اقتصاد اسلامی، اقتصاد سیاسی ما است و در اقتصاد سیاسی از جایگاه فلسفه اقتصادی وارد تقسیم های مورد اشاره آقای دکتر عیوضلو می شویم که شامل مکتب، نظام و قوانین است.

دکتر عیوضلو: البته نکات ریزتری هم در این مورد وجود دارد. تعبیری که آقای دکتر یسری دارد این است که اقتصاد اسلامی، انتخاب بهترین روش برای کسب درآمد حلال است. «بهترین روش» اشاره به بهینه سازی دارد.

پاس
راهبرد

جناب آقای دکتر صادقی تهرانی! حضرتعالی در مورد تعریف و تحلیل محتوای اقتصاد اسلامی چه نظری دارید؟ برای مکتب اسلام چه کارکردی را در این مورد قائلید؟

دکتر صادقی تهرانی: در موضوع اقتصاد اسلامی در قبل و بعد از انقلاب، یک مشکل مهم این بوده است که در ابتدا منظور از «اقتصاد اسلامی» مشخص نمی شده تا بدانیم از چه دیدگاهی صحبت می کنند. اقتصاد اسلامی از دیدگاه اصول آن جزئی از اصول مکتب و جزئی از اصول اعتقادات ما است. اقتصاد اسلامی از دیدگاه احکام، در فقه جای می گیرد و در هر دوی این زمینه ها، ما سابقه کار تاریخی داریم و منابع قوی و غنی ای وجود دارد. معلمین اخلاق در مورد اصول اخلاقی در اقتصاد بسیار سخن گفته اند و آن مطالب در اختیار ما است. در فقه هم که تاریخی ۱۳۰۰ ساله داریم. این موارد، غنای فرهنگی است و نه الزاماً پاسخگویی به نیازهای امروز

ما؛ منتهی علی‌القاعده استعداد پاسخگویی به نیازهای فعلی ما را هم دارد چرا که در طول تاریخ، استعداد پاسخگویی به نیازهای زمان را داشته است و به همین لحاظ هم دائماً غنی‌تر شده و دامنه آن وسیع‌تر شده است. ما معتقدیم که اگر اجتهاد، زنده باشد. به لحاظ غنای تاریخی که دارد باید بتواند به مسائل فقهی جدید هم جواب بدهد. این قسمت از اقتصاد اسلامی، فقه اقتصادی را تشکیل می‌دهد که به نظر من فقه اقتصادی ما وجود داشته و روش تحقیق مربوط به خودش را هم دارا بوده است.

در بحث دیگر از اقتصاد اسلامی به مکتب اقتصادی اشاره می‌شود. دین، چون یک مکتب صرفاً اقتصادی نیست، بلکه مکتبی است جامع و اگر بخواهیم آن را به عرصه اقتصاد بیاوریم، با یک مسئله استنباطی مواجه می‌شویم که براساس زمان و مکان و شرایط، می‌توانیم از کل دین مکتب اقتصادی را استنباط و تدوین کنیم.

معنی این سخن این است که اگر این کار انجام شود، تدوین مکتب کاری انسانی - تاریخی است که متأثر از شرایط زمانی هم هست. یعنی چیزی که اکنون می‌سازیم، متفاوت از مکتبی اقتصادی است که در زمان شوروی سابق می‌ساختیم چون در آن زمان پارادایم ذهنی، چیز دیگری بود. پس مکتب اقتصادی را بایستی از طرق مربوطه، استنباط کرد و عجیب هم نخواهد بود که چند مکتب اقتصادی داشته باشیم که در بستر بحث و بررسی قرار بگیرند و برخی رد و برخی قبول شوند. اگر بدین صورت این مسأله را بپذیریم، مواردی که پذیرفته می‌شود ممکن است یک مورد نباشد و حتی اگر یک مورد هم باشد ممکن است ثابت نباشد؛ همانطور که بقیه مکاتب اقتصادی نیز این‌طور بوده‌اند.

این خاصیت بشر است که در مورد شرایط و نیازهای زندگی‌اش، یک مجموعه ارزشی می‌سازد که بتواند مشکلاتش را در درون آن مجموعه حل کند، تا بتواند اجتماعی زندگی کند و با شاخص‌ها و مفاهیم مشترک مسائل خود را حل کند.

این موارد در قالب مکتب مطرح است که برای مکتب اقتصادی ساختن، هم تاریخ فقه اقتصادی مطرح است و هم اصول و منابع کتاب و سنت و هم دانش و تجربه روز را داریم که مجموعه این موارد نشان می‌دهد در این زمینه برای ارائه مکتب اقتصادی براساس استنباط خودمان چیزی کم نداریم.

در مکتب به چه چیزهایی پاسخ داده می‌شود؟

دکتر صادقی تهرانی: مکتب همان چیزهایی را پاسخ می‌دهد که شهید صدر بیان می‌کند. مکتب سؤالات بسیار کلی را جواب می‌دهد، به شما در بخش اقتصاد بینش می‌دهد که منابع را چگونه سازماندهی کنیم که به دو خواست بشری برسیم. یک مورد اینکه چگونه منابع محدود را برای هرچه بیشتر تأمین شدن خواست‌ها تخصیص بهینه بدهیم تا جامعه‌ای بهتر و قوی‌تر داشته باشیم، و مورد دوم اینکه چگونه منابع را عادلانه به کار بگیریم.

در این تخصیص، توأم بودن تخصیص با عدالت ضروری است. عدالت طبق همان بینش مکتبی است که به هر صورت که عدالت تعریف شود، قصد دارد به دو هدف برسد: ۱- منابع محدود را خوب به کار بگیرد. ۲- مصداقاً لا تبخس الناس اشیاء هم باشد، یعنی منابع را عادلانه بکار بگیرد. بحث عدالت نیز در اینجا مطرح می‌شود. البته ذکر این نکته لازم است که بعد از انقلاب، انحرافی در این مورد داشته‌ایم، بدین ترتیب که عدالت را همیشه در تقسیم منابع در نظر گرفته‌ایم نه در استفاده بهینه از منابع. به عنوان مثال به بخش «حیف منابع» زیاد توجه نکرده‌ایم بلکه به بخش «میل منابع» حساس بوده‌ایم؛ یعنی در مرحله توزیع ثروت توجه کرده‌ایم ولی به این مطلب بی‌توجه بوده‌ایم که منابع چگونه بایستی به کار گرفته شود تا به حداکثر بهره‌وری برسیم. این دو عنوان را بایستی در مقوله عدالت دید.

«استعمال شیء فی ما وضع له» به معنای به کارگیری هر چیزی در مکانی که برای آن وضع شده است، از نکات فوق‌العاده مهم و قابل بهره‌برداری از تدابیر اقتصادی پیامبر(ص) در مدینه است که می‌توان بررسی کرد که چگونه ایشان اولویت را در صدر اسلام به چگونگی تقسیم منابع می‌دادند طوری که با عرف آن زمان، بهره‌برداری به خوبی انجام شود. ایشان این دقت را هم داشتند که چگونه منابع بایستی توزیع شود که در حق کسی ظلم و اجحاف نشود. ولی قبل از این، توجه به این مطلب بود که منبع چگونه باید مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد.

مکتب بایستی بتواند به اینگونه سؤالات کلی پاسخ بدهد. منظور من از مکتب، جهان بینی، انسان‌نگری، جامعه‌نگری و پذیرش اصل‌های کلیدی‌ای است که در نظام حقوقی، نظام اقتصادی و نظام فرهنگی، به عنوان پایه و اصل مطرح است.

ایراد ما، بعد از انقلاب این بوده است که این مرحله را روشن نکرده‌ایم. به عنوان مثال اصل بینش

ما در مورد مبدأ و معاد که جزء مکتب است، در اقتصاد هم به طور طبیعی چون اقتصاد جزئی از زندگی است، همه این موارد در اقتصاد هم مطرح هستند. مثلاً در اعمال فردی، بحث قصد تقرب به خدا داشتن مطرح است و یا صحبت از عمل سالم و صحیح و ثواب و عقاب مطرح است و از این موارد بالاتر اینکه بینش مکتبی، مرز حقوق را بیان می‌کند و مرز حق و تکلیف را معلوم می‌دارد. مکتب مرز مسؤولیت‌ها و حقوق فرد و دولت را تعریف می‌کند. مرز حقوق و تکالیف انسان بما هو انسان را تعریف می‌کند. مثلاً اینکه اصالت با فرد است یا با جمع و یا حد مجاز مصلحت اندیشی دولت تا کجا است. اینها از مواردی هستند که تکلیفشان بایستی مشخص شود. اگر این موارد مکتب مشخص نشود، در جریان سیاستگذاری زندگی جمعی، شاخصی وجود نخواهد داشت تا بتوان مرزها را تعیین کرد. اگر برای این تعیین موارد شاخصی وجود نداشته باشد، نوسان حرکتی در جامعه طوری خواهد شد که به نهاد و نظام در جامعه نمی‌توان رسید، یعنی حرکت نوسانی بین مصلحت فرد و مصلحت جمع، بین حقوق فرد و حقوق جمع و بین حق دولت و حق ملت، آن قدر براساس سیاست‌ها، این طرف و آن طرف می‌رود که نظم و نظام شکل نخواهد گرفت. همان مصیبتی که ما الان با آن روبرو هستیم، تکلیف همه این موارد در مکتب بایستی معلوم شود.

قبل از آن زمانیکه در دولت بحث دولت و بخش خصوصی مطرح می‌شد، می‌بایست مرز حقوق و تکالیف معلوم می‌شد که این کار انجام نشده بود. عده‌ای قربه‌الی الله می‌خواستند همه چیز را دولتی کنند، عده‌ای هم قربه‌الی الله با آن کار مختلف می‌کردند. هنوز هم البته این مرز تعیین نشده است، به طوری که نظر هر رئیس‌جمهور با رئیس‌جمهور دیگر و هر وزیر با وزیر دیگر و نظرات نمایندگان مجلس با یکدیگر در این مورد متفاوت است و شاخص تعیین حق از باطل در این مورد وجود ندارد. لذا اینکه در بحث از مکتب، چه مباحثی را قرار دهیم، بسیار مهم است.

یکی از بزرگترین مشکلات آموزش دانش اقتصادی در کشور ما این است که دانش اقتصادی خرد و کلان ما، ارتباطی با پایه‌های اصلی فکری دانش اقتصادی که برآمده از نظام اقتصاد آزاد است، ندارد و لذا اقتصاد را شروع می‌کنیم بدون اینکه در مورد اصل‌های پشتوانه آن آموزشی بینیم تا فرد بداند که این دانش اقتصادی در چه جامعه‌ای و با چه اندیشه‌ای و براساس چه پیش‌فرض‌هایی شکل گرفته است. تمام این موارد بایستی در بحث مکتب مشخص گردد.

آیا در سابقه تاریخی اقتصاد اسلامی، می‌توان موارد مؤثر دیگری را هم جست؟

دکتر صادقی تهرانی: بخش دیگری که در تاریخ تمدن اسلامی داشته‌ایم، نهادهای اقتصادی است. ما در بخش کشاورزی، در بخش مالیه عمومی، در بخش پیشه‌وری و توزیع، نهادهای اقتصادی فعالی داشته‌ایم.

نهادهای اقتصادی، یکسری مدل‌های رفتاری‌اند که زمانی - مکانی می‌باشند. انسان آنها را در بستر تاریخ می‌سازد و یکی از عوامل بسیار مؤثر در نهادها، مکتب، بینش و باورهای مردم در بستری از زمان است و دیگر عامل مؤثر در نهادها، مبانی حقوقی است. نهاد، براساس بینش عمومی و فهم و باور مردم ساخته می‌شود و توسط قوانین رسمی، مرزبندی و سامان پذیر می‌شود. قوانین یا فقه، نهادساز نیستند بلکه نهادها مبتنی بر خرد جمعی، حیات می‌یابند و با فقه و قانون پیرایش می‌شوند. یکی از مشکلات بسیار بزرگ ما بعد از انقلاب این بوده که در چارچوب فقه و با اندیشه صرفاً فقهی، خواسته‌ایم نظام‌سازی کنیم آن هم با فقهی که تعلق به چارچوب حقوقی نظام‌ها و نهادهای دوران قبل از زندگی جدید داشته است.

نهادهای اقتصادی تعریف خاصی دارند و باید دید به چه عنوان می‌توان آن را به اسلام نسبت داد. به نظر من نهادسازی، کاری انسانی - تاریخی است و می‌توان به جای «اسلام» از عبارت «مسلمین» استفاده کرد ولی از آنجا که اسلام، عرف و عقلاء را پذیرفته است و عمل به هر سنت حسنه به تشخیص عرف و عقلاء را موجب ثواب می‌داند لذا این موارد در شمول رضا و یا عدم رضای خدا قرار می‌گیرد و در نتیجه به حوزه اسلامی وارد می‌شود. این اصل که اسلام قوانین و سنت‌های حسنه را تأیید می‌کند، به ما اجازه می‌دهد که از عبارت نظام اقتصاد اسلام یا نهاد اقتصاد اسلامی استفاده کنیم.

نظام اقتصادی هم مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی است که کل اقتصاد ما را شکل می‌دهد. یعنی به عنوان مثال ممکن است نهادهای اقتصادی ما در روستاها، اسلامی باشد ولی در اقتصاد شهری، اسلامی نباشد. یا کارکرد نهادهای اقتصاد بازار، اسلامی باشد ولی کارکرد نهادهای مالیه عمومی، اسلامی نباشد. لذا می‌توان نهاد اسلامی داشت ولی نظام اسلامی نداشت. اگر مجموعه نهادها، به تشخیص عرف و عقلای جامعه سنن حسنه تلقی شوند به نظام اقتصاد اسلامی رسیده‌ایم.

در مورد علم اقتصاد اسلامی می‌توان به این نکته اشاره داشت که مسلمین نیز مثل بقیه حق

تئوری‌سازی دارند، همه آدم‌ها حق دارند براساس یکسری فرضیه‌ها، یکسری تئوری بسازند. اگر اندیشمندی باشد که حرف او توسط هم رشته‌ای‌هایش مورد تأیید قرار بگیرد، یک تئوری ارائه می‌شود و هر وقت آن را رد کنند، تئوری او کنار می‌رود. لذا می‌توانیم در مورد هر یک از ارزش‌ها و اصول و... تئوری‌های بسازیم که به مرور وارد حوزه علم گردد. «علم» مجموعه سازمان‌یافته یکسری تئوری‌ها است که در قسمتی از معارف بشری وارد می‌شود. لذا استفاده از عبارت «علم اقتصاد اسلامی» فعلاً خیلی زود است و حداکثر می‌توانیم تئوری‌هایی براساس فرضیه‌ها و احکام و غیره داشته باشیم و اما «علم» یک مجموعه سازمان یافته است که فعلاً قطعاً چنین چیزی در اقتصاد اسلامی نداریم یعنی مسلمین هنوز چنین مجموعه‌ای ندارند. این کاری تاریخی- بشری است که طراحی آن از طرف تئورسین‌ها خواهد بود. لذا واژه «علم اقتصاد اسلامی» را بنده هیچگاه به کار نبرده‌ام، کسانی هم که اصرار دارند اسلام را دارای علم اقتصادی بدانند، ناگفته تعریف علم را تغییر می‌دهند و جعل اصطلاح می‌کنند. ولی می‌توان در مورد مسایل اقتصادی تئوری داد و یا براساس بینش‌های خودمان تئوری‌های موجود را نقد کرد. اگر این نقد براساس پیش‌فرض‌ها و بینش‌های اسلامی باشد، نقد ما نقدی اسلامی خواهد بود. مانند نقد براساس پیش‌فرض‌های اسلامی از سرمایه‌داری یا نقد اسلامی از سوسیالیسم. به این ترتیب وقتی صحبت از اقتصاد اسلامی می‌کنیم، بسیار مهم است که ابتدا معلوم کنیم در چه مرزی از آن، صحبت خواهیم کرد. اگر وارد سیاست‌گذاری اقتصادی شویم (موارد مانند بانکداری اسلامی، ..) می‌توان چنین کاری انجام داد ولی نباید آن را به اقتصاد اسلامی به عنوان یک مجموعه یا یک مکتب یا اقتصاد اسلامی به عنوان یک نظام نسبت دهیم. در این موارد باید گفت که نهادی را به نهاد دیگری تبدیل کرده‌ایم. مثلاً بانکداری ربوی را به نهاد بانکی غیر ربوی؛ این همان کاری که در سال ۱۳۶۱ انجام دادیم. هنگامی که همه جا پسوند اسلامی می‌گرفت و حتی وزارت ارشاد ملی به وزارت ارشاد اسلامی تغییر اسم یافت، در مورد نظام بانکی کشور مرحوم آقای نوربخش به همراه جمعی از دوستان، اصرار داشتیم که عنوان آن را بانکداری اسلامی نگذارند و در نهایت آن را «بانکداری بدون ربا» نامگذاری کردند. چون به همین نکته توجه داشتیم که ما فقط از دیدگاه صرفاً فقهی بررسی کرده بودیم که کاری که ربا است، از بانکداری برداشته شود و اسم آن را بانکداری بدون ربا گذاشتیم ولی بعدها عملاً اسم آن را به بانکداری اسلامی تغییر دادند در حالی که برای اسلامی شدن یک نهاد فقط ملاحظات فقهی کافی نیست.

به نظر من، بعد از تجربه دوره‌ای که بر ما گذشت، باید فهمیده باشیم که مادام به آن سؤالات اساسی که مکتب ما را و مرز حقوق جمع و دولت و انسان را مشخص می‌کند و از آن قانون اساسی مشخصی در می‌آید، پاسخ نگوییم ره بجائی نمی‌بریم و مادام که در ارائه پاسخ‌های روشن، بیش از اسلامی خود را هماهنگ نکنیم و صاحب‌نظران نتوانند آزادانه بینش‌های یکدیگر را در این موارد نقد و انتخاب احسن کنند، نمی‌توانیم با یکسری ملاحظات فقهی، حتی صاحب‌نهادهایی شویم که وظیفه تخصیص بهینه منابع را به عهده بگیرند. مادامی که نتوانیم این کار را انجام دهیم، اصلاً وارد صحنه نظام‌سازی اقتصادی نشده‌ایم تا اسلامی بودن یا نبودن آن موضوعیت بیابد.

ادیانی که سابقه چند هزار ساله دارند، قطعاً در ذات خویش نیرویی داشته‌اند که با کج‌اندیشی‌ها و تعریف‌های کوتاه و خشک، درجا نزنند. ادیان حتماً اگر باقی مانده‌اند، نیروی حیات را در درون خودشان داشته‌اند. اینکه خدا می‌فرماید انا له لحافظون شاید اشاره به این معنی دارد که درون این مکتب، نیرویی هست که نمی‌شود با ذهن‌های بسته و مرده و بدون آزادی اندیشه و تفکر عمیق، آن را در قالبی کوچک و ضعیف محبوس کرد. قالبی که نتواند در مرزهای سیاست و فرهنگ و اقتصاد، اصول و معیارهای مشخص ارائه دهد، حتماً قالبی ضعیف و مردنی است. چنین جامعه‌ای صلاحیت نظام‌سازی ندارد. بدین ترتیب اگر بخواهیم بحث نظام اقتصاد اسلامی را از یک جا شروع کنیم، به نظر من باید از همان جاهایی شروع کنیم که صحبت در آن موضوعات برای ما خیلی هم مجاز نباشد و تشویق نشود.

راهبرد ^{یاس} **بله، بسیار خوب! جناب آقای دکتر موسایی، حضرت‌عالی چه رویکردی به این مقوله دارید؟**

دکتر میثم موسایی: مرور نظرات مطرح شده درباره اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد که هنوز تعریف درستی از اقتصاد اسلامی نداریم و الفاظ و مفاهیم نزدیک به اقتصاد اسلامی با مرز و حد اقتصاد اسلامی نقاط مشترک و تفاوت زیادی دارد که به آنها توجه نمی‌شود و این خلط مفاهیم منشأ بسیاری از کج‌فهمی‌ها شده است لذا اگر اجازه بدهید ابتدا به تعریف و تعیین حدود و ثغور این مفهوم بپردازم. یک روش برای ورود به این بحث این است که به یک مفهوم نزدیک شویم و ببینیم تاریخ تولد آن کجا بوده است و چه ویژگی‌هایی دارد. این روش، روش تاریخی است.

روش دیگر، مقطعی است. به این معنا که به تاریخ و گذشته آن توجه نکنیم و صرفاً براساس ویژگی‌ها و شرایط زمان حال آن را شناسایی کنیم و بینیم چه تعریف قراردادی برای آن قابل شده‌اند. این روش دوم اگرچه می‌تواند تاریخی باشد ولی در مقطعی از زمان است. روش سوم می‌تواند فلسفی باشد بدین ترتیب که به ماهیت قضایا بپردازیم. البته روش سوم در دوره جدید کمتر هوا خواه دارد و مفاهیم مورد بحث را، بیشتر مفاهیم اجتماعی در نظر می‌گیرند که مفاهیم اجتماعی هم، بیشتر رویکرد تاریخی و تجربی دارند و بایستی با همان ویژگی خودشان به آنها نگریست تا بتوانند کارآمدی و مفید بودن آن‌ها را به راحتی دیده شود و کارکردش مطالعه شود. من بحث مورد نظر را در مورد اقتصاد اسلامی - که البته حاصل تجربه‌ای است که با تفحص در معنای اقتصاد اسلامی به سه روش مذکور داشته‌ام - به معرض قضاوت دوستان می‌گذارم.

با کلمه اقتصاد پسوند‌های زیادی به کار می‌رود: اقتصاد اسلامی، اقتصاد سوسیالیستی، اقتصاد سرمایه‌داری و... گاهی هم پیشوندهایی همراه با اقتصاد به کار می‌رود؛ حکم اقتصادی، اصل اقتصادی، نظام اقتصادی، علم اقتصاد و... تا اندازه‌ای که من در ادبیات مربوطه مطالعه کرده‌ام، ابهاماتی در این واژه‌ها وجود دارد که به دلیل عدم تفکیک این موارد، بسیاری از بحث‌هایی که پیرامون آنها شکل می‌گیرد، در جایگاه خودشان قرار ندارند فلذا قضاوت و ارزیابی در مورد آنها به درستی صورت نمی‌گیرد. به طور اجمال در این باره لازم است مفاهیم را بازتر کرد تا مفهوم اقتصاد اسلامی هم روشن شود. «حکم اقتصادی» گزاره‌ای است که موضوعاً اقتصادی است. هر حکمی که موضوعش یک پدیده اقتصادی باشد، یک حکم اقتصادی خواهد بود، این حکم می‌تواند طبیعی یا حقوقی باشد که البته حکم حقوقی و اعتباری در اینجا بیشتر مدنظر است نه حکم قانون طبیعی. یعنی رابطه اعتباری بین پدیده‌ها مورد نظر است و گزاره‌هایی را بر آن حمل می‌کنیم.

کار فقیه هم همین است که موضوعی را به او می‌دهیم و حکم آن را تعیین می‌کند که حکم آن کدامیک از احکام خمس است. از این منظر اگر می‌گوییم اسلام اقتصاد اسلامی دارد، شکی نیست که ما یکسری احکام اقتصادی داریم که در فقه اسلامی به آن می‌پردازند.

وقتی احکام را در کنار یکدیگر می‌بینیم به یکسری قواعد کلی‌تر می‌رسیم که معمولاً این مرحله لزوماً جزء کارهای یک فقیه نیست، اگرچه یک فقیه هم ممکن است این کار را انجام دهد، البته نه اینکه این کار ذاتاً جزء کارهای فقیه نباشد، بلکه این کلام بدین معناست که در فقه ما این کار

کمر انجام شده است که از یکسری احکام، اصولی استنباط شود و از آن اصول برای استخراج و استنباط احکام دیگر مورد استفاده قرار بگیرد. به خصوص که این کار از نظر روش‌شناسی هم با مشکلاتی مواجه است، چرا که به دلیل شباهت کار به قیاس، اگر قیاس منصوص العله نباشد، در فقه شیعی با مشکلاتی مواجه خواهد شد ولی از نظر کسانی که وظیفه نظام‌سازی را به عهده دارند، این روش پذیرفته شده است که بتوان از یکسری احکام و قواعد به یکسری اصول کلی دست یافت و البته این کار در اقتصاد اسلامی هم انجام شده است.

به عنوان مثال چرا از نظر حقوقی این نتیجه حاصل شده است که اگر منافع فرد با منافع جمع تعارض پیدا کند، اولویت با منافع جمع است؟ چرا اسراف، اتلاف و اتراف حرام است درحالی‌که افراد بر اموال خودشان مسلط هستند؟ منع ضرر و اضرار، منع کم فروشی و ... همگی ریشه در حفظ منفعت جمع دارند و یا به این نتیجه منتج می‌شوند که در هنگام تراحم منافع فرد با منافع جمع، اولویت با جمع است. اگر در مورد یک لباس، حق اتلاف ندارم به این معنی است که دور انداختن آن هیچ رفاهی برای من ایجاد نمی‌کند ولی اگر آن را به دیگری بدهم، رفاه او افزایش می‌کند و این به معنای افزایش رفاه جمع است. پس می‌توان گفت اینکه من حق اتلاف ندارم به خاطر حقی است که برای جامعه قائل شده‌اند و جامعه این حق را دارد که بر اموال من نوعی نظارت هم داشته باشد. یا این سؤال که چرا می‌گوییم «اسلام مالکیت خصوصی را در کادر محدود قبول دارد» از همین گزاره‌ها و احکام و یا احکامی مانند احکام خمس و زکات و انفاق و حرمت ربا و ... قابل استخراج است. گرچه این گزاره‌های کلی (اصول اقتصادی) مستقیماً در احکام نیامده است و یا به عنوان یک حکم مستقل قابل استخراج از منابع نباشند.

بنابراین اصول اقتصادی، یکسری گزاره‌های کلی‌تر هستند که از احکام اقتصادی استنباط می‌شوند. این اصول هم البته از نظر ما اعتباری هستند ولی ممکن است کسی بگوید این اصول از نظر شارع مقدس، بیان واقعی بوده است که ما به آن نرسیده‌ایم. از دید یک عالم اقتصادی که به بحث نظام‌سازی توجه دارد، این اصول اعتباری خواهند بود و به کلام دیگر این اصول از روش تجربی به دست نیامده‌اند.

مسأله سوم مکتب اقتصادی است که از تعدادی از این اصول، مکتب ساخته می‌شود. این اصول بایستی سازگار باشند به این معنی که اولاً هدف خاصی را دنبال کنند و ثانیاً به نتایج متناقض نرسند. اگر اصول به نتایج متناقضی منتج شوند، این مکتب رو به زوال خواهد رفت و اگر هدفی واحد هم نداشته باشد که دیگر مکتب نخواهد بود. مثال مرتبط با این بحث، قطعات جدا از هم

یک اتومبیل خواهد بود که اگرچه تمام ابزار و قطعات هم باشند ولی در گوشه‌ای روی هم ریخته شده باشند، و در کنار هم و هر یک در جای خودش قرار نگیرند، هدفی هم تأمین نخواهد شد. قبل از اینکه قطعات رابطه‌ای باهم داشته باشند و ساختاری را شکل بدهند، مکتبی هم تشکیل نشده است. مکتب از یکسری اصول اقتصادی تشکیل می‌گردد که وارد جزئیات این بحث نمی‌شویم.

نظام، بحثی است که بعد از مکتب می‌آید و خلط آن، مشکلات زیادی را ایجاد می‌نماید. گرچه از نظر مرحوم صدر تفاوتی میان نظام اقتصادی و مکتب اقتصادی وجود ندارد ولی به نظر بنده بایستی به تفاوت‌های این دو قائل شد. می‌توان گفت نظام عبارت است از مکتب به علاوه قالب‌هایی که رنگ زمان و مکان به خودشان می‌گیرند. به عبارت دیگر نظام اقتصادی، تبلور و تحقق خارجی مکتب است.

وقتی این مکتب و اصول پیاده می‌شود، نیاز به روش‌ها، قالب‌ها و نهادهایی دارد. این مسأله دیگر ارتباطی به دین نخواهد داشت، بلکه با تدبیر بشر مرتبط بوده و بحثی تاریخی است. این قالب‌ها و روش‌ها و نهادها از قبل هم وجود داشته‌اند و اینطور نبوده است که اسلام آنها را آورده باشد و دلیلی هم نداشته که اسلام آنها را بیاورد چون از زمانی که جامعه به عنوان یک سیستم اجتماعی به وجود آمده است، نظام اقتصادی هم بوجود آمده است و نهادهایی بوده‌اند، اگرچه تغییر کرده‌اند.

بحث از کارایی در مورد نهادهایی است که ما طراحی می‌کنیم و در درون آن قوانین و مقررات و اصول اتخاذ شده از مکتب، لحاظ گردیده است؛ در چنین شرایطی نظام اقتصادی متحقق شده و اصطلاحاتی مانند نظام اقتصادی اسلامی، نظام اقتصادی سرمایه‌داری، و ... شکل می‌گیرد.

اما علم اقتصاد، عبارت است از گزاره‌هایی که روابط بین اجزاء یک نظام اقتصادی را تبیین می‌کند. این روابط گرچه از درون نظام اقتصادی که از احکام اقتصادی، اصول اقتصادی و مکتب اقتصادی درست شده و بعضاً جنبه اعتباری دارند اما این روابط بیان روابط علی بین پدیده‌هاست و لذا دیگر جنبه اعتباری ندارد و معمولاً با اگر.. آنگاه ... شروع می‌شود. یک نظریه علمی به همین شکل به وجود می‌آید. از عموم نظریات یک علم به وجود می‌آید. پس منظور از علم اقتصاد بیان روابط طبیعی بین پدیده‌های اقتصادی است که این پدیده‌ها یا اعتباری هستند و یا غیر اعتباری و واقعی. وقتی رابطه پدیده‌ها بدین ترتیب کشف می‌شود، نظریه شکل می‌گیرد، وقتی

مجموعه‌ای از نظریات، در یک حوزه کشف می‌شود، یک علم به وجود می‌آید. پس هنگامی که نظام اقتصادی شکل گرفت، رابطه بین پدیده‌ها در آن مطالعه می‌شود و این علم از آن بدست می‌آید.

در نظام سرمایه‌داری، چنین اتفاقی افتاد. اگر نظام اقتصادی اسلام هم وجود داشت و آن را مطالعه می‌کردند، قطعاً چنین علمی قابل استخراج بود. علم اقتصاد، بیان روابط طبیعی است و نمی‌توان آن را اسلامی یا غیر اسلامی نامید. علم اقتصاد، تجربی است و آزمون‌پذیر و ابطال‌پذیر است و تمام ویژگی‌های یک علم تجربی را داراست و در دل یک نظام ساخته می‌شود. برای ساختن هر تئوری، یکسری اصول موضوعه نیاز است که انگیزه‌ها و اهداف را بیان می‌کنند. مثلاً اصل موضوعه تئوری مصرف این است که دنبال حداکثر کردن رفاه است، یا در تولید، حداکثر کردن سود، اصل موضوعه است. چنین فرض‌هایی عمدتاً برای ساده‌سازی است ولی منعی هم ندارد که از مکتب هم گرفته شده باشد.

این پیش‌فرض‌ها در نظامی که ساخته می‌شود، دو دسته هستند. برخی فرض‌ها، ظاهر و آشکار هستند که با آنها مشکلی نیست؛ مثلاً در تئوری حداکثر کردن مطلوبیت فرد، پیش‌فرض این است که فرد عقلایی عمل می‌کند و توانایی تشخیص رجحان‌ها را دارد و چون این توانایی را دارد، پس رفتارش، عقلایی و سازگار است.

اگر نظام اقتصاد اسلامی شکل بگیرد، علم اقتصاد اسلامی هم می‌تواند شکل بگیرد. اگر چه قبل از تشکیل نظام اقتصادی هم می‌تواند شکل بگیرد، بدین معنی که اصول و فروضی استنباط شود، بعد قوانینی که به آنها «نتایج ضروری» گفته می‌شود را استنباط کنیم. یعنی در ساختن تئوری‌ها می‌توان چنین کاری کرد. اما تا وقتی که این نتایج مورد آزمون قرار نگرفته، هنوز رنگ علوم تجربی را به خودش نگرفته است و در حوزه علم قیاسی است و از این نظر علم اقتصاد، قیاسی هم هست یعنی اصل موضوعی را به کار می‌بریم و با کمک آن اصول موضوعه، یکسری تئوری می‌سازیم، این کار امکان‌پذیر است و در اقتصاد اسلامی هم انجام شده است. پس حکم اقتصادی، اصل اقتصادی، مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی و علم اقتصادی بایستی بدین ترتیب تفکیک شوند و در هر یک می‌توان بحث کرد که اسلام چه جایگاهی دارد.

من در مورد پسوند «اسلامی» در عبارت «نظام اقتصادی اسلامی» این عبارت را با کراهت به کار می‌برم. چون اگر «روش‌ها» مدنظر بوده باشد، ارتباطی به دین خاصی پیدا نمی‌کند ولی اگر منظور از نظام اقتصادی اسلامی، مکتب اسلام باشد ایرادی ندارد که بگوئیم منظور از نظام

اسلامی، نظامی است که با عقل و خرد بشری و با تدبیر ما انسان‌ها به کمک مکتب اسلام شکل گرفته است، یعنی مکتب هم در آن لحاظ شده است. در این تعریف، بخش روش‌ها کاملاً بشری است و بخشی از مکتب هم بشری است. چیزی که در این میان غیر بشری است، احکام خاصی است که از وحی گرفته شده و تبدیل به اصول شده است، به عبارت دیگر قرآن و سنت بخش غیر بشری نظام اقتصادی اسلام را شکل می‌دهند.

باید توجه داشت که عناصر و مواد اقتصاد اسلامی باید فراهم باشد. علاوه بر وجود مواد مورد نیاز، لازم است که این مواد و عناصر، به موقع هم مورد استفاده قرار بگیرند. اگر کسی پسوند اسلامی را به اقتصاد اضافه کرد و بیان کرد که اسلام همین است، این کار قبل از اینکه کمکی به دین بکند، به دین آسیب خواهد رساند. ما معتقدیم که دین ما جاودانه است، همیشگی است و حلالٌ محمّدٌ حلالٌ الی یومِ القیامة و حرامه حرامٌ الی یومِ القیامة. سعادت ما فقط در این دنیا تعریف نمی‌شود، بلکه خیلی از موارد مربوط به دنیای دیگر است و بسیاری از احکام را تعبدی می‌پذیریم، اگرچه احکامی که در اقتصاد پذیرفته می‌شود، عمدتاً غیر تعبدی هستند؛ یعنی گاهی که از ابطال و نادرستی معامله‌ای صحبت می‌کنیم، نتیجه‌اش این است که طرف مقابل مالک نمی‌شود و ربطی به بهشت و جهنم رفتن نخواهد داشت. در مورد این دسته از احکام که آنها را شدیداً تحت تأثیر عرف جامعه می‌دانم، معتقدم که این دسته از احکام به شدت قابل تغییر هستند و با همین فقه فعلی نیز می‌توان این کار را انجام داد. مثلاً بسیاری از فقهای ما نقش عقل را قبول دارند ولی در عمل ملاحظاتی وجود دارد و یا خلاف مشهور بودن به عنوان یک دیوار غیر قابل عبور برای برخی از فقهای ما مطرح است.

ممکن است از صحبت من این مطلب برداشت شود که «اسلام، نظام اقتصادی ندارد» ولی من اصرار ندارم که چنین حرفی گفته شود، اما اگر کسی هم چنین چیزی را گفت، خیلی ایرادی بر آن نمی‌گیریم به این معنی که روش‌ها و نهادها، ساخت بشر هستند و اسلامی و غیر اسلامی ندارد. ممکن است کسی هم بگوید اگر همین ساخته‌های بشر، معقول باشد، اسلامی است؛ خوب می‌توان نتیجه گرفت و در این صورت می‌توانیم فیزیک اسلامی، ریاضی اسلامی و ... داشته باشیم ولی چنین چیزی معمول نیست. از این جهت که این علوم بشری هستند، طبع انسان چنین چیزی را زیاد نمی‌پسندد و هرچیز بشری، آلوده است به انواع کاستی‌ها و نقص‌ها ولی دین گوهری گرانبها است که جاودانه است و ممکن است با زیر سؤال رفتن محصولات بشری، دین

هم زیر سؤال برود.

با این توضیح اگر به ادبیات اقتصاد اسلامی توجه کنیم، با مطالبی که عرض می‌کنم همخوانی خواهد داشت. ادبیات اقتصاد اسلامی دو حد و مرز دارد که بین این دو، انواع و اقسام ادبیات شکل گرفته است. یک بعد آن معتقد است که اقتصاد اسلامی یعنی همین احکام اقتصادی، حتی در این تعریف، ابواب فقهی مرتبط با مسائل اقتصادی را در مجموعه‌ای گرد هم آورده و آن را اقتصاد اسلامی می‌دانند. این سطح، سطح اولیه تعریف است. در طرف دیگر، ادبیاتی شکل گرفته است که به دنبال تئوریزه کردن اقتصاد غربی است. مثلاً چون در اسلام ربا حرام است، بجای کلمه ربا از نرخ نسیه، نرخ بهره و یا نرخ مشارکت استفاده می‌شود، در حالی که همان تئوری و همان چارچوب و اصول موضوعه غربی مطرح است ولی نام اسلامی بر آن می‌گذاریم در حالی که همان نتایج را دارد.

این کار از هیچ نقش و جایگاهی در جامعه برای اینکه بتواند تأثیر اساسی داشته باشد، برخوردار نیست. مبانی، اصول اقتصادی و مکتب اقتصادی چیزی نیست که از بیرون آمده باشد، بلکه در درون مکتب اسلام شکل گرفته است که ناشی از جهان بینی خاص، اخلاق خاص و رفتارهایی است که بایستی شکل بگیرند تا این مجموعه به یک نظام تبدیل شود. نظام، هنگامی شکل می‌گیرد که اصول اقتصادی تا اندازه‌ای در جامعه رعایت شوند و مطالعه آنها، اصولاً موضوعیت داشته باشد. اگر اصول و رفتارهای مورد نظر در جامعه نهادینه نشده باشد، با همان تئوری‌های غربی هم می‌توان رفتارهای موجود در جامعه را مطالعه کرد و نیازی به این نیست که علم دیگری بیاوریم. بحث از اخلاق و مسائل اجتماعی هم در اینجا مطرح می‌شود که به نظر من «اخلاق» فوق این موارد است و اگر اخلاق فراموش شود (به معنای اعم آن و نه فقط مسائل فردی) بحث از عدالت هم منتفی است.

اگر عدالت نباشد، بحث از نظام اقتصادی هم منتفی است و این موارد مافوق مکتب اقتصادی اسلام است یعنی اول یکسری اصول عقلانی را پذیرفته‌ایم که بعد دین را قبول می‌کنیم و الاً دین قابل پذیرش نیست.

در این میان کارهایی انجام شده است که یکسری اصول را استنباط کرده‌اند و نظام‌های سرمایه‌داری را نقد کرده‌اند و تئوری‌هایی برای توجیه برخی از اصول اقتصادی اسلام، ساخته‌اند و نام آن را اقتصاد اسلامی گذاشته‌اند. این هم یک روش است که تئوری‌های غربی را اسلامیزه می‌کنند.

ماهنامه **دکتر موسایی! به نظر جنابعالی عناصر اصلی اقتصاد اسلامی چیست؟**

دکتر موسایی: در تعریف اقتصاد اسلامی می‌توان گفت اقتصاد اسلامی، دو کلید واژه دارد. کلید واژه اول آن، اخلاق است که اگر نباشد چیزی به نام اقتصاد اسلامی در جامعه ما قابل تحقق نیست. کلید واژه دوم هم عدالت است. یعنی اگر نظام اقتصادی‌ای داشتیم که هیچ کدام از این دو مورد در آنها نبود، نمی‌توان توقع داشت که حکم اقتصادی، اصل اقتصادی و مکتب اقتصادی ... براساس اسلام در آن باشد ولو اینکه نهادها براساس قانون و بر مبنای شرع تعریف شده باشد. بحث از عدالت، بسیار مهم و ویژه است که به مواردی مانند عدالت در توزیع و تخصیص منابع اشاره شد و البته عدالت بحثی طولانی و مجزا را نیاز دارد.

یکی از ارکان عدالت، تعدیل ثروت است ولی تنها همین نیست. رکن دوم آن که مهمتر است اینکه مناسبات و روابط اجتماعی، عادلانه باشد. اگر مناسبات عادلانه نباشد ولی هر روز هم برای تعدیل ثروت، از ثروت ثروتمند گرفته شده و به فقیر داده شود، این کار منجر به عدالت نخواهد شد و رکن سوم عدالت تأمین معیشت مردم در حد کفاف است و این کار زمانی ممکن است که فقر مطلق از بین برود و فقر نسبی هم در حد قابل قبولی کاهش یابد و همه انسان‌ها از حداقل‌های لازم برخوردار باشند. رکن اول و سوم شرط لازم عدالت است زیرا بدون حاکمیت رابطه عادلانه در مبادلات (رکن دوم) عدالت وضعیت پایداری نخواهد داشت.

نظام اقتصاد اسلامی، نظامی است که اخلاق و عدالت اقتصادی، وضعیت پایداری در آن داشته باشد. به این معنی که هرگاه به دلیلی از این وضعیت پایدار خارج شویم، دوباره به آن برگردیم و انجام این مهم، با شعار محقق نمی‌شود و خیلی راه مانده است تا به چنین وضعیتی برسیم.

ماهنامه **جناب آقای مهندس نبوی! منتظر شنیدن نظرات حضرتعالی در مورد مباحث مطروحه توسط دوستان خصوصاً در مورد علوم اسلامی و غیر اسلامی هستیم، بفرمایید.**

مهندس نبوی: اینکه اقتصاد اسلامی داریم یا خیر، یکی از چالش‌ها است، مثل اینکه از قدیم این اختلاف نظر بوده است که فلسفه اسلامی داریم یا خیر؟ در تاریخ اقتصاد هم مطرح است که آیا اقتصاد سیاسی داریم یا نه؟ ما در میزگرد قبل به این نتیجه رسیدیم که حتی کسانی که ظاهراً با

تمام قوا اقتصاد سیاسی را نفی می‌کنند، اقتصاد سیاسی خاص خود را دارند. در مورد اسلامی بودن یا غیر اسلامی بودن علوم، حضرت آیت‌الله جوادی آملی بحث جالبی دارند که معتقدند اگر صحبت از طبیعت منهای خدا است، همه مسائل مربوط به آن از قبیل فیزیک و ... غیر اسلامی است، چون بحثی از خدا در میان نیست ولی اگر صحبت از خلقت بود و موجودات به عنوان مخلوق مورد بررسی قرار گرفتند، فیزیک، شیمی و سایر علوم مربوطه هم اسلامی می‌شود. یعنی اسلامی بودن و غیر اسلامی بودن ریشه در نوع نگاه ما به جهان دارد. جهان را طبیعت و خود به خودی می‌بینیم یا مخلوق خدا.

دکتر موسائی: این بیان مشکلی را از ما حل نمی‌کند. آیا واقعاً اعتقاد شما هم این است که اگر به دستاوردهای بشری، به عنوان مخلوق نگاه کنیم، آن وقت می‌توانیم پسوند اسلامی را هم در آن مورد بکار ببریم. ما چه دلیلی داریم که اگر با نگاه مخلوق خدا بودن به همه چیز نگاه کردیم، علم اسلامی حاصل شده باشد؟ به علاوه که در حوزه علوم اجتماعی به انگیزه‌ها کاری ندارند. وقتی رابطه دو پدیده بررسی می‌شود، گاهی این رابطه واقعی است و گاهی اعتباری است. علم رابطه بین پدیده‌ها را بیان می‌کند، آیا این تبیین این رابطه اسلامی است یا غیر اسلامی؟

دکتر صادقی تهرانی: ما یک عالم داریم و یک علم. شما وقتی دنیا را مخلوق قادر متعال در نظر بگیرید، و مثلاً زندگی یک مورچه را بررسی کنی، کاری توحیدی انجام داده‌ای و ثواب می‌بری، پس این کار اسلامی است. اگر یک کسی کتابی نوشت و شما آن را در چاه انداختی، کاری گناه کرده‌ای و ضد اسلامی است. پس از نظر فردی چون عملی ثواب دارد و عملی دیگر گناه دارد، می‌توان آن را اسلامی یا غیر اسلامی دانست. ولی از نظر خود علم، علم کشف و تبیین روابط بین پدیده‌ها است، لذا در حوزه حق و تکلیف نیست. علم، کشف است. اگر به خود علم نگاه کنیم، اسلامی و غیر اسلامی ندارد چون در حوزه حق و تکلیف نیست. اما عالم اگر خداشناس باشد، به هر قسمت دنیا که توجه کند، برایش ثواب دارد و چون پای ثواب و عقاب به بیان می‌آید، نگاه آن عالم می‌تواند اسلامی یا غیر اسلامی باشد.

مهندس نبوی: گاهی در نگاه به هستی، آن را طبیعت منهای خالق می‌بینیم و گاهی آن را خلقت می‌بینیم.

دکتر صادقی تهرانی: این پیش‌فرض‌های خود محقق است و ربطی به تحقیق او ندارد. **مهندس نبوی:** پس در علم، سراغ پیش‌فرض می‌رویم و پیش‌فرض‌ها ناشی از بینش فرد است

و در اینجا، آن تفاوت ایجاد می‌شود. به همین دلیل هم فلسفه اسلامی با فلسفه غیر اسلامی، فرق می‌کند. می‌توان گفت ما فلسفه اسلامی داریم که ناشی از جهان بینی اسلامی است و فلسفه غیر اسلامی داریم که ناشی از جهان بینی غیر اسلامی است. در علوم انسانی، قبل از اینکه به علم برسند، پیش فرض‌هایی وجود دارد. وقتی قرار باشد علم اقتصاد بسازیم، پیش فرض‌هایی داریم. اگر این پیش فرض‌ها از اسلام گرفته شده باشد، مکتب اقتصادی و نظام و علم آن اسلامی می‌شود.

دکتر صادقی تهرانی: آری. این شدنی است اما اگر پیش فرض‌ها از اسلام هم گرفته شده باشد در کار تبیین علمی تئوری‌ها با روش‌های مشخصی داوری می‌شوند.

مهندس نبوی: اگر پیش فرض‌ها متفاوت باشد، حتماً نظریات هم متفاوت خواهد شد. ارتباط بین پدیده‌ها، با این پیش فرض‌ها کشف می‌شود. اگر این پیش فرض‌ها اسلامی باشد، نام آن را می‌توان اقتصاد اسلامی گذاشت.

دکتر صادقی تهرانی: به هر جهت فرضیه‌سازی کاری بشری، تاریخی است و با یک یا چند تئوری هم علم ساخته نمی‌شود.

مهندس نبوی: بله، من این مطلب را قبول دارم که گاهی تاریخی و بشری است. ولی قبول دارید که وقتی صحبت از اقتصاد سیاسی است، کاری به این مطلب نداریم که برخی معتقدند اقتصاد سیاسی نداریم.

دکتر صادقی تهرانی: اما علت آن این بوده است که *positive economist*ها به خودشان اجازه نمی‌دادند که در مورد مسائل ارزشی اقتصادی بحث کنند و آن را به جامعه و متخصصین دیگر واگذار می‌کردند چرا که معتقد بودند و هستند که پیش فرض‌ها و اصول ارزشی جامعه جزء واقعیت‌های اجتماعی است.

مهندس نبوی: ولی به عنوان پیش فرض‌ها آن را می‌پذیرند.

دکتر صادقی تهرانی: بله، ولی به دلیل عدم صلاحیت علمی آن‌ها است که می‌گویند ما متخصص این مباحث نیستیم. دستگاه ارزشی جامعه برای اقتصاددانان پازی تپو داده شد. فرض می‌شد.

مهندس نبوی: تصور من این است که آنها هدف دیگری دارند. می‌خواهند پیش فرض‌هایشان را از دید ناظران خارج کنند و لذا ادعا می‌کنند علم اقتصاد با سیاست،

جامعه‌شناسی و سایر علوم انسانی سکولار است و اصلاً اقتصاد سیاسی وجود ندارد. درحالی‌که اگر قرار شد سراغ پیش‌فرض‌ها برویم ممکن است نظریه‌های مبتنی بر آن هم عوض شود.

دکتر صادقی تهرانی: ولی در غرب دائماً روی پیش‌فرض‌ها کار می‌شود، اگر چه حوزه بحث پیرامون آنها در بین اقتصاددانان معمولی نیست مثلاً معلمان و فلاسفه اخلاق اجتماعی و یا اقتصاددانان نورماتیو در آن موارد نقد و نظر ارائه می‌دهند.

دکتر موسائی: بله درست است. پس در این موارد اتفاق نظر داریم که اقتصاد سیاسی آن پیش‌فرض‌ها، از جنس تجربی نیستند و نه قابل اثبات هستند و نه قابل رد. حتی اگر تئوری که ساخته می‌شود، صد در صد غلط باشد، معنایش این نیست که پیش‌فرض ما غلط است، همچنانکه معنایش این هم نیست که پیش‌فرض ما درست است. چون اصل فلسفی را با روش تجربی نمی‌توان اثبات یا رد کرد. نکته‌ای که در علوم اجتماعی وجود دارد، همین است که پیش‌فرض‌های غیر تجربی (که می‌تواند فلسفی، اخلاقی یا فرهنگی باشد) را اگر جزء علم بگیریم می‌تواند اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد.

مهندس نبوی: با همین تعریف می‌گوئیم که اقتصاد سیاسی داریم و اقتصاد اسلامی هم داریم.

دکتر موسائی: بله، با این تعریف اشکالی ندارد، یعنی علمی که پیش‌فرض‌های آن از اسلام ناشی شده است.

دکتر صادقی تهرانی: وقتی علم گفته می‌شود، مجموعه هماهنگ یکسری تئوری‌ها مدنظر است که می‌تواند وجود داشته باشد ولی الآن که چنین مجموعه هماهنگی در زمینه اقتصاد وجود ندارد تا آن را علم اقتصاد اسلامی بنامیم هر وقت چنان مجموعه نظریات علمی ارائه گردید آنگاه می‌توان گفت علم اقتصاد مبتنی بر اصول اسلامی به وجود آمده است.

مهندس نبوی: همان‌طور که در فلسفه بنیان‌هایی را می‌گذارند و فلسفه اسلامی شکل می‌گیرد که با فلسفه غرب متفاوت است، در اقتصاد اسلامی هم پیش‌فرض‌هایی را مدنظر می‌گیرند که اقتصاد اسلامی به تدریج شکل می‌گیرد. در شکل‌گیری اقتصاد اسلامی تفاهم می‌کنیم که اگر پیش‌فرض‌های ما اسلامی بود، یعنی اصول موضوعه و بایدها و نبایدها را از اسلام گرفتیم می‌توان با تسامح بیان کرد که علم اقتصادی که از این طریق حاصل می‌شود، اسلامی است.

دکتر صادقی تهرانی: بله، اگر از این طریق علم اقتصاد پدید بیاید، از دیدگاه اصول موضوعه اسلامی است.

مهندس نبوی: و یا اگر نظام اقتصادی یا علم اقتصاد بر این پایه، بنا شد می‌توان ادعا کرد اسلامی است ولی نمی‌توان ادعا کرد وحی منزل است.

دکتر صادقی تهرانی: یعنی در آینده می‌توانیم مجموعه‌ای داشته باشیم که بر مبنای اعتقادی خودمان بنا شده باشد. البته بشر هم آنها را بررسی می‌کند که درست است یا غلط، بهتر است یا مشابه.

مهندس نبوی: بله. ما چون معتقدیم که اصولی را که قبول کرده‌ایم، جامع‌تر است و به حقیقت نزدیک‌تر است، قاعدتاً علم یا نظامی هم که بر پایه آن حاصل شود، کارآمدتر است. **دکتر موسائی:** البته کارآمدی‌ای که مجموعه اهداف این دنیا و دنیای دیگر را دربرداشته باشد که ممکن است لزوماً در این دنیا نباشد.

مهندس نبوی: آقای دکتر موسائی به نکته خوبی اشاره داشتند و کلید واژه‌ها و ویژگی‌های بنیادین اقتصاد اسلامی را «اخلاق و عدالت» دانستند.

با توجه به آیه «و ابتغ فی ما اتاک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین». (سوره قصص، آیه ۷۷)

مقام معظم رهبری به چهار ویژگی اقتصاد اسلامی اشاره داشتند:

- ۱- هدف اصلی برای تولید ثروت باید آباد کردن زندگی آخرت باشد.
 - ۲- نصیب تولیدکننده ثروت برای زندگی دنیا فراموش نشود.
 - ۳- نتایج تولید ثروت در قالب احسان به جامعه نیز برسد.
 - ۴- تولید ثروت نباید همراه با فساد از هر نوعی باشد.
- مشابه همین حرف را یکی از دانشمندان پاکستانی به نام پروفیسور سعید طاهر دارد که بیان می‌کند ویژگی‌های بنیادین اقتصاد اسلامی، با تکیه بر کتاب و سنت، عبارتند از:
- ۱- تمرکز و توجه جدی به طبقه فقیر ۲- عدل و عدالت در گسترده‌ترین نوع خودش
 - ۳- محافظت در مقابل فحشاء و منکر ۴- احسان؛
- به نظر می‌رسد همین آیه، پایه حرف سعید طاهر هم بوده است.

دکتر عبوضلو: با توجه به روند بحث، مناسب است که تبیین دیگری هم از مسأله داشته باشیم. به نظر می‌رسد مکتب اقتصادی، بیشتر نگرش‌های کلی و خطوط کلی را نشان می‌دهد. مثلاً در مورد نظر اسلام راجع به جمع ثروت که جزء رویکردهای کلی است، مال و درآمد باید منشأ حق داشته باشد که رویکردی کلی است. به یک معنی این خطوط کلی را می‌توان احکام نبوتی نام نهاد. ما در ساخت مکتب، مسائل را به جهان‌بینی ارتباط می‌دهیم ولی رویکرد خود را در خصوص مسائل اقتصادی روشن می‌کنیم. این امور بیشتر در مقام کشف است. اینکه حلال حضرت محمد(ص) حلال است تا روز قیامت و حرام ایشان هم حرام است تا روز قیامت، برای اینکه علت حقیقی‌ای دارد که قابل تغییر نیست و لذا نمی‌تواند در مقطعی حلال و در مقطعی حرام باشد. چون ماهیت آن وابسته به زمان نیست و حقیقتی ثابت است. براین مبنی می‌توانیم مکتب اقتصادی ثابتی داشته باشیم که احکام نبوتی ناظر به این مسائل است.

دکتر موسائی: از اصولی که عرض کردم، می‌توان صدها اصل دیگر اسلامی به دست آورد و بستگی دارد که کدام اصول را در نظر بگیریم. کاری که مرحوم شهید صدر انجام داده است، شدیداً تحت تأثیر سوسیالیسم بوده است و مکتبی که ارائه کرده است اشکالات فقهی اساسی هم دارد که ممکن است به عنوان یک فقیه با فتوای ایشان هم منطبق نبوده باشد، چون کار اقتصاددان فتوی دادن نیست. اینکه در میان اصول مختلف، تقدم و تأخر انجام دهیم، معنایش این است که این اصول نمی‌تواند ثابت باشد، یعنی بستگی دارد که کدام اصل را در نظر بگیریم و کدام مقدم باشد. به همین خاطر تمام موارد بعدی در حد تأسیس خواهد بود.

مهندس نبوی: شاید اصول لاینغیر کم باشد.

دکتر عبوضلو: همین مهم است که اصول تشریحی را کشف کنیم.

دکتر موسائی: اگر بخواهیم برای رفتارهای انسانی، حکم الهی صادر کنیم، از هر صد فعلی که افراد انجام می‌دهند، ممکن است یک مورد از نظر حلیت و حرمت متعلق حکم شرعی قرار بگیرد، بقیه در منطقه الفراغ است. اینکه غالب کارهای ما در منطقه الفراغ است، دلیل این حرف است که نظام اقتصادی، تأسیسی است. به علاوه روش‌های نظام اقتصادی، صددرصد تأسیسی است، مثلاً اینکه از بانک استفاده کنیم یا از بیمه، چیزی نیست که اسلام

دستور داده باشد بلکه این موارد، ابزار هستند که به کارآمدی و اجرای احکام کمک می‌کنند. بنابراین اصل اقتصادی که برداشت می‌کنیم، بستگی به این دارد که از اسلام و فقه چه چیزی برچینیم؟ و این کار بشری است.

مهندس نبوی: به نظر من، نگاه ما بایستی نگاه «کارآمدی» باشد.

دکتر عیوضلو: مکتب، چارچوب‌های ثابتی دارد ولی چیزهایی که ما تولید کرده‌ایم، می‌تواند متعدد باشد. لذا کار ما کشف از چارچوب شرع است و منبع آن، شریعت اسلام است که ثابت است و آن منبع اصلی، نمی‌تواند بشری باشد. زیربنای ثابت است ولی روینمایی که می‌خواهید کشف کنید، متفاوت خواهد بود. «اسلامی» بودن روندی است که کار ما را منتسب به اسلام می‌کند و منبع آن شرعی است و بیانگر حقیقت تکوینی است. قرآن تماماً بیان حقایق تکوینی است. در علم، منبع مورد نظر وقایعی است که در طبیعت رخ داده است ولی در مکتب اینطور نیست. در چارچوب مکتب‌سازی هنوز احکام هم مطرح نیستند.

دکتر صادقی تهرانی: در بحث از اقتصاد اسلامی نیز، رجوع ما به اسلام است ولی استنباط‌ها همه کاری بشری است و چون کار استنباط در دست بشر بوده است، جا برای نقد پیوسته باقی است. البته استنباط علمی و روشمند منظور است و نه برداشت‌های غیر تخصصی.

دکتر عیوضلو: ولی منبع اصلی که به آن مراجعه کنیم، جنبه بشری ندارد.

دکتر موسائی: و به دلیل باز بودن راه «نقد»، اگر نقدی بر این استنباط‌ها وارد شود نباید گفت که اسلام زیر سؤال رفته است.

دکتر عیوضلو: این اشکال وارد است که تلاش شده است همه چیز فقهی تحلیل شود در حالیکه فقه اصلاً به این مسائل نپرداخته است و ربطی به موضوع مکتب ندارد. شهید صدر هم براساس فقه تلاش داشت که زیربنایها را کشف کند و با این فرایند به کشف مکتب رسید. بحث ما در موضوع «نظام» است. شاید فقط «نهاد» به تنهایی در این میان مطرح نباشد. نظام را بایستی گسترده‌تر از نهاد دید، نظام به عنوان سیستمی مطرح است که از اجزاء، روابط و اهداف تشکیل می‌شود. اگر دیدگاهها و نظرات را به حوزه نظام بکشیم، بهتر از طرح آن‌ها در چارچوب مکتب است. در نظام‌سازی، این بحث که چه احکام و قواعدی حاکم باشد، بستگی به شرایط زمان و مکان دارد و لذا از حوزه مکتب خارج می‌شود و حتی اصول فقه

خاص خودش را می‌طلبد. به عنوان مثال، قانون اساسی ما یکی از موارد نظام سازی است.

راهبر **آقای دکتر صادقی تهرانی!** به نظر حضرتعالی چه اصولی را می‌توان به عنوان پایه‌های اقتصاد اسلامی برشمرد؟

دکتر صادقی تهرانی: ابتدا پیش فرض‌ها و اصول انسان‌شناختی مطرح است که مرزهای حقوق و مسئولیت فرد و جامعه و دولت را تعیین می‌کند. من معتقدم که در مورد این اصول باید صحبت کرد و «فهم اجتماعی» و بینش مربوط به مسائل جمعی را بدست آورد. بعد از انقلاب، ما در موقعیت نظام‌سازی قرار گرفتیم که با عصر رعایت فردی احکام متفاوت است. در اینجا بایستی از مفهوم «عدالت» در نظر اسلام و از نظر جامعیت این مفهوم در عصر حاضر ایده مشخصی داشته باشیم. عدالت در روابط اجتماعی دارای مفهوم بسیار وسیع‌تر از رسیدگی به فقیر یا دوری از گناه کبیره است. این مطلب هم که مدل موردنظر باید مدلی بهینه باشد، ذیل عدالت مطرح می‌شود. در عدالت، هر چیزی باید در جای خودش قرار بگیرد و حقوق و مسئولیت هر یک از عوامل تولید باید به روشنی مشخص شود. در بحث از اصالت فرد یا اصالت جمع، منتقدین به اصالت فردی به آزادی به عنوان حق مسلمی که جامعه را به عدالت می‌رساند، توجه داشته‌اند و اصالت جمعی‌ها بیشتر بر عدالت تأکید داشته‌اند. ما اگر در اینگونه مباحث وارد شویم باید نظرات مشخص و قابل دفاع عقلی و تجربی خودمان را داشته باشیم تا بتوانیم نظام‌ساز شویم و بر نظام جدیدمان اسم اسلامی بگذاریم.

بعد به بحث احسان می‌رسیم که مرز آن جدا خواهد شد. به عنوان مثال در مورد سهام عدالت بنده از مسئولین این امر پرسیده‌ام که آیا در مورد توزیع بهینه سرمایه‌های ملی هم در توزیع سهام عدالت تحقیقی انجام شده است؟ باید توجه داشت که اصل احسان با اصل عدالت متفاوت است. اگر توزیع سهام عدالت را از باب احسان توجیه کنند، دولت باید پاسخ بدهد که چه حقی دارد که از بیت‌المال احسان می‌کند؟ این قضیه مانند داستان حضرت علی(ع) با برادرش عقیل است که حضرت با احسان از بیت‌المال به برادرش عقیل مخالفت کرد. اگر توزیع سهام عدالت، از باب عدالت قابل توجیه است، باید توضیح بدهند که چگونه این روش خصوصی‌سازی به بهره‌برداری بهینه از سرمایه‌های انباشته کشور می‌انجامد.

فرق گذاردن بین مفاهیم عدالت و احسان در تعیین حدود وظایف و اختیارات فرد و دولت

بسیار مؤثر است. اگر دولت را امانتدار بیت‌المال بدانیم، همانگونه که امام علی (ع) می‌دانست، آنگاه دولت را موظف به رعایت عدالت می‌کنیم و بذل و بخشش از ثروت ملی را عدالت نمی‌نامیم. بر آن نام دیگری می‌گذاریم و برایش مجموعه ضوابط و قوانین ویژه‌ای تدوین می‌کنیم تا همانگونه که قرآن آموزش می‌دهد با احسان، اصل ثروت موکد را حیف و میل و پخش و پلان کنیم و دست بسته نشویم.

مسئله دیگری که باید به آن توجه داشت و مرزهای حقوقی آن را مشخص کرد موضوع حقوق خصوصی در برابر حقوق عمومی است. اسراف مالی و یا عمل گناه آلود فردی بسیار بد است اما اگر به زندگی فردی محدود شود و بر حق دیگران آسیبی نرساند، قابل جلوگیری جبر آلود توسط حکومت و یا مردم نیست. پیامبران نیز در این زمینه استیلائی بر مردم ندارند و نمی‌توانند مردم را مجبور به ترک گناه کنند. آنان با بهترین روش مردم را تعلیم می‌دهند و تزکیه نفسانی می‌کنند تا خود به دنبال گناه نروند اما برای گناههای شخصی چوب و فلک نمی‌سازند. یعنی به مرز اختیارات فردی مردم آسیبی نمی‌رسانند. رفتار فردی، گناه یا غیر گناه، اگر مزاحم دیگران شود و یا آسیبی به حقوق دیگران برساند، پای دولت و قاضی را به میان می‌کشانند و قاعده «لاضرر و لااضرار فی الاسلام» را به میان می‌آورد. رسالت آموزش و پرورش و تبلیغ نباید با وظیفه استقرار نظم عمومی مخلوط شود. ارتقاء اخلاقی، یک رشد درونی و یک انتخاب شخصی است و با زور و تحمیل سازگار نیست. آنچه به ایمان مربوط می‌شود، اکراه پذیر نیست. لااکراه فی الدین.

دکتر موسائی: البته مثال من در مورد اسراف، ناظر به اثر این حکم بود ولی جایی که بحث لاضرر بود اشاره به مجموعه‌ای از قواعد بود که بایستی کنارهم بگذاریم که یکی از آنها هم لاضرر است. این بحث هم مطرح است که آیا حاکم اسلامی این اختیار را دارد که افراد را به اموری واجب وادار کند یا خیر؟ ولو اینکه فردی باشد.

دکتر صادقی تهرانی: این بحث هم مطرح است که اصالت جمع را می‌پذیریم یا اصالت فرد را. می‌توان به اصولی مانند اصل پابندی به عقود و قرارداد هم اشاره داشت (یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود) که هم قرارداد عقلایی را تأیید می‌کند و هم باید به مفاد آن عمل شود. در بنیان نظام‌های اقتصادی اسلامی، تعیین رابطه دولت و ملت و تعیین رابطه قوی و ضعیف و طرفین قرارداد همگی مطرح هستند. مثلاً در مزارعه و مساقات یا مضاربه و بیع، حقوق و

مسئولیت طرفین قرارداد مشخص است حتی اگر یک طرف دولت یا امیرالمؤمنین (ع) باشد و طرف دیگر یک فرد معمولی.

مسئله دیگر در مورد بنیان نهادهای اقتصادی مانند نهاد اقتصادی بازار در تمدن اسلامی این است که پذیرش آزادی فردی، پذیرش حق انتخاب فردی در چارچوب نهاد سالم رقابتی و در چارچوب کار عرفاً عقلایی، سابقه تاریخی دارد. کما اینکه آیه شریفه قرآن نیز می‌فرماید: «ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم».

عبارت «منکم» هم اشاره به طرفین قرارداد و هم به جامعه از نظر عقلایی بودن و اصل عمل دارد. در عدالت بحث از سهل بودن احقاق حق هم مطرح است. چون همیشه عده‌ای قوی‌تر و عده‌ای ضعیف‌تر هستند، افراد ضعیف‌تر باید به سهولت از حقوق خویش برخوردار شوند. جامعه باید طوری خودش را تجهیز کرده باشد که قوی‌تر، حقوق ضعیف‌تر را پایمال نکند و این یک اصل بزرگ اسلامی است. یعنی دستگاه قضایی باید عادلانه و سهل الوصول باشد تا با کمترین هزینه ممکن، فرد را به حق خودش برساند. چنین نظام حقوقی در زمان پیامبر (ص) وجود داشت و به آن عمل می‌شد. یعنی اگر پیامبر (ص) می‌دید که فردی در معامله‌ای، دیگری را مغبون می‌کرد، پیامبر (ص) آن معامله را رأساً باطل نمی‌کرد ولی اگر مغبون شکایت می‌کرد، پیامبر (ص) حق او را از طرف دیگر معامله باز می‌ستاند، یعنی اصل بر این است که طرفین معامله محترم هستند ولی این اصل هم هست که اگر یکی از طرفین معامله احساس کرد که حشش ضایع شده است می‌تواند به حشش برسد؛ یعنی اصل آزادی عقود و اصل تأمین حق هر دو وجود داشته است، هر کدام در جای خود.

مسئله دیگر تکیه‌ای است که اسلام بر عرف و عقلا دارد. ملاک عرف و عقلا و تعریف عقلاء و شرایط اسلامی تحقق ملاک عرف و عقلا نیز باید کاملاً روشن و قانونمند شود. عقلا به معنای صاحب‌نظران هر موضوع خاص هستند که با مردم زندگی می‌کنند. پذیرش عرفی و عقلایی وقتی اسلامی محسوب می‌شود که در زمینه آزادی اجتهاد و تحقیق، آزادی بیان نتایج تحقیق، آزادی شنیدن نتایج تحقیق و آزادی نقد نتایج تحقیق که همگی جزء شرایط آزادی اجتهاد هستند، تحقق یابند.

عقلا نظر می‌دهند و عرف سرانجام‌گزینش می‌کند. فقها دسته‌ای از عقلا هستند که موضوع را از نظر فقهی به بررسی می‌گذارند، پزشکان نیز در مسایل پزشکی دسته‌ای از عقلا هستند.

دیگر صاحب‌نظران نیز در حوزه خود باید مورد سؤال قرار گیرند. مردم نیز به مرور مواردی را براساس فرهنگ و ذوق خود می‌پذیرند. نهاد که اسم اسلامی آن را سنت حسنه می‌توان گذاشت، چیزی است که مردم به عنوان کاری خوب و پسندیده به آن عمل می‌کنند. مثلاً اگر فقها آن را خلاف شرع و یا دیگر صاحب‌نظران آن را زیانبار و بد بدانند، مردم مسلمان بنام سنت حسنه و روش مقبول خداوند آن را نمی‌پذیرند. نظام مجموعه همین نوع نهادها است در نتیجه بحث پیرامون حدود و شرایط چنین ملاک عظیمی، بسیار مهم و جدی است.

بحث دیگر اینکه مرجع تشخیص عدالت کیست؟ عدالت جزء مفاهیم حسن و قبح ذاتی است، یعنی مرجع تشخیص عدالت مردمند و نه منحصرأ عده‌ای خاص که در عمل مردم بگونه عرفانی، عقلایی اظهار نظر می‌کنند. اگر مرجع تشخیص عدالت را از عرف و عقلا بگیریم، نظام‌سازی موردنظر ما، طوری دیگر خواهد شد. این‌ها مباحثی هستند که تاکنون در مورد آنها بحث جدی نکرده‌ایم، درحالی که ناروشنی فهم عمومی از اینگونه مفاهیم کلیدی جامعه را در نظام‌سازی ناتوان می‌کند.

دکتر موسائی: تمام نکات مدنظر آقای دکتر صادقی تهرانی، مفید و قابل استفاده بودند ولی شاید این سه نکته کلیدی باشد.

- ۱- بحث نظریه عدالت که در صحبت ایشان هم مطرح بود، در غرب هم در مقام نظر و در مقام عمل مشکلاتی دارد. یعنی اینگونه نیست که به راحتی بتوان گفت تعریف آن چیست ولی معمولاً با چند روش می‌توان بدان رسید.
- ۲- یک روش، روش پیشینی است که در تعریف آن به اداء دین اشاره شده و علماء به اعطاء کلّ ذی حقّ حقه اشاره داشته‌اند. که اعطای حقوق فردی و اجتماعی را در برمی‌گیرد. در تعریف خاص از عدالت هم توسط فقهاء به پرهیز از گناهان کبیره و عدم اصرار به گناه صغیره اشاره شده است که البته این عدالت، عدالت فردی است و در مورد جمع هیچ‌گاه روی این نظریه کار نشده است. بحث پیشینی به این معنی است که مورد خاص را درنظر گرفته و به تعریف عدالت در آن مورد پردازیم.
- ۳- نکته سوم در مورد نمونه‌های قطعی از بی‌عدالتی است که با درنظرگرفتن آن‌ها می‌توان به تئوری‌های عدالت و به لوازم امور دست یافت. مثلاً اگر بردگی و فقر و جهل و... ظلم هستند باید نظامی را طراحی کنیم که این موارد در آن‌ها نباشد. اگر

نظام موردنظر ما اینها را تأیید کرد، ناعادلانه است که تحت عنوان شاخص‌های سنجش هم می‌توان به آن‌ها اشاره داشت ولی در این مورد کم کار شده است. عدالتی که علماء اخلاق، فقها و حتی فلاسفه ما گفته‌اند بیشتر در حوزه فردی است. مثلاً علماء اخلاق معتقدند تحت تسلط در آوردن قوای شهوانیه و غضبیه توسط قوای عاقله، همان عدالت فردی است که از نظر فقهاء به معنای اجتناب از محرّمات است. فلاسفه‌ای مانند غزالی، ارسطو، نیز تعاریف فردی از عدالت داده‌اند ولی عدالت اجتماعی به معنای رفاه و آسایش، رفع تبعیض، نابرابری، ناامنی، استبداد، بردگی، ظلم، فقر و تخصیص صحیح منابع و... شرایط و موانعی دارد که کمتر بدان‌ها پرداخته شده است.

اینکه در غرب هم به آزادی توجه بیشتری می‌شود علتش این است که معتقدند آزادی، موانع عدالت را از بین می‌برد و به تحقق عدالت کمک می‌کند و گرنه خود آزادی هم یکی از شعبه‌های عدالت است. چون عدالت، معنای بسیار فراخی دارد. مثلاً در یک محیط پر دروغ، باید ابتدا صدق حاکم شود تا مهمترین ابزار رسیدن به عدالت حاصل شده باشد. تمام فضائلی که در کتب اخلاق آمده است، مقدمه‌ای برای عدالت بوده‌اند. اگر بحث از اقتصاد سیاسی می‌شود و یا نظریه‌ای در باب سیاست در دنیا ارائه می‌شود، خمیرمایه آن از عدالت آغاز می‌شود، مثلاً توزیع عادلانه قدرت در جامعه. اکنون ما در جامعه خود نظریه‌ای در باب عدالت نداریم اگرچه اساس آن در قانون اساسی ذکر شده است و قانون اساسی چیزی در این مورد کم ندارد ولی تئوری آن موجود نیست. کار تئوریک این است که قاعده حرکت می‌دهد، یعنی بیان می‌کند که از کجا باید شروع کنی که از وضع موجود به وضع مطلوب برسی، بدون تئوری نمی‌توان حرکت کرد. اگر حرکتی هم باشد به هدف نمی‌رسد.

بحث مهم دیگر در مورد وظایف دولت است که خود آزادی را هم مشخص می‌کند. اصل کلی مربوطه هم می‌تواند وفاداری دولت به پیمان‌هایشان باشد. اگر دولت‌ها وفادار نباشند، سرمایه اجتماعی از بین می‌رود و آثار و تبعات بسیاری دارد. نکته دیگر گذشته از عدالت، توسعه این موارد است. تئوری توسعه از نظر اسلامی چیست؟ اکنون کجا هستیم و به کجا می‌خواهیم برسیم؟ این مسأله هم به درستی تبیین نشده است.

نکته دیگر بعد از مشخص شدن وظایف دولت، در مورد کارآمدی است که تکلیف آن باید مشخص شود. برای رسیدن به کارآمدی باید در کل نهادهایی که بعد از انقلاب بوجود آمده است، تجدید نظر کنیم که این نهادها تاچه اندازه در تحقق اهدافی که براساس تئوری توسعه

یا تئوری عدالت تعریف می‌کنیم، نقش داشته‌اند.

من به ضرورت تحولی اساسی در نهادها معتقدم که به هنگام تئوری سازی، تغییر نهادها هم بایستی به صورت کمی تعریف شود ولی کار ساده‌ای نیست. باید معلوم کرد عدالت چیست و تا چه اندازه ممکن است.

مهندس نبوی: البته کارهایی انجام شده است که به برخی اشاره می‌کنم. مثلاً راجع به تفکیک وظایف و حدود دولت و مردم، مجمع تشخیص مصلحت نظام با تهیه سیاست‌های اصل ۴۴ روشن کرد که حد دخالت دولت و مردم در اقتصاد چیست.

در مسائل فرهنگی و اجتماعی هم در قالب سیاست‌های کلی مدیریت کلان کاری انجام شده است ولی هنوز به تأیید و تصویب مقام معظم رهبری نرسیده است.

دکتر موسائی: در زمینه توسعه اجتماعی و سیاست اجتماعی نیز باید کارهایی انجام گیرد.

مهندس نبوی: به صورت تطبیقی هم می‌توان مسایل اقتصادی را با قانون اساسی مقایسه کرد. مثلاً بند ج اصل دوم قانون اساسی بیان می‌کند که: نفی هرگونه ستمگری و ستم‌پیشگی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و ... این یکی از اصولی است که می‌تواند انواع بی‌عدالتی را معلوم کند.

در اصل سوم قانون اساسی بند نهم به رفع تبعیضات ناروا، در بند دوازده پیگیری عدالت و ... اشاره شده است که این موارد را می‌توان با اصولی که آن‌ها را اصول اقتصادی اسلامی می‌نامیم، تطبیق دهیم. می‌توان اصول را تنظیم کرد و آن را با توجه به مبانی اسلام، فقه، اخلاق، فلسفه اسلامی و قانون اساسی بدست آورد و بعد وارد بحث کارآمدی شویم که برای کارآمدی چه نهادهایی را کم داریم؟ اشکالات نهادهای موجود چیست؟ یعنی مباحث را طوری پیش ببریم که اگر در دولت‌ها و مجلس‌ها گوش شنوایی وجود داشت و کسی خواست بدان عمل کند، تکلیف روشن باشد.

دکتر موسائی: فراهم شدن بستر مشارکت یکسری مقدمات نرم افزاری نیاز دارد و یکسری مقدمات سخت افزاری. الان مقدمات نرم افزاری آن فراهم نیست و به راحتی هم فراهم نمی‌شود و بی‌اعتمادی عامل مهمی در این شرایط است. تمایل به مشارکت، آگاهی از اموری که می‌توان در آن مشارکت داشت، انگیزه برای مشارکت، اقدام به مشارکت و ... مواردی هستند که باید حل شود و تنها با تصویب سیاست‌های اصل ۴۴ این مقدمات فراهم نمی‌شود.

مهندس نبوی: سخت افزارهای آن هم باید فراهم گردد.

دکتر صادقی تهرانی: مسائل از این هم پیچیده تر می شود وقتی که دولتی و حاکمیتی با چنین مسائلی روبرو است که از طرفی منبع نفت را دارد، هدف گذاری هایی دارد و جامعه هم توقعاتی دارد. از یک طرف باید با قدرت فوق العاده اقتصادی خود به توقعات مردم پاسخ بدهد و از طرفی دیگر دنبال این است که بخش خصوصی هم فعال شود، از یک طرف نقدینگی را زیاد کرده است و از طرف دیگر تورم را تحمل نمی کند. در چنین شرایطی مردم تجربه می کنند که نمی توانند در کارهای تولیدی، برنامه ریزی طولانی مدت داشته باشند چون مثلاً ورود کالای خارجی، آنها را با مشکل مواجه می کنند و از طرفی نمی دانند فردا دولت چه تصمیمی می گیرد و چگونه عمل می کند؟ به نتایج چنین تصمیماتی هم توجه نمی شود که چند نفر را بیکار می کند و چه آسیب هایی می رساند. در چنین شرایط پیچیده ای بحث از عدالت و حق و حقوق مردم، ساده نیست. در چنین شرایطی مردم هم مایل هستند که احتیاط کنند. مثلاً به طرف سرمایه گذاری هایی می روند که دولت نتواند آن را از خارج وارد کند سراغ زمین و ساختمان می روند، ولی روی مصالح ساختمان هم سرمایه گذاری نمی کنند. فرهنگ سازی در چنین شرایطی بسیار دشوار است، مگر اینکه دولت و حاکمیت پاسخگو و مسئولانه عمل کند و مردم به عمل آنها اعتماد کنند. چون مردم عاقل هستند و اعمال خود را با شرایط به نفع خود تطبیق می دهند. مرز حقوق و تکلیف دولت و بخش خصوصی و تعیین آن بسیار مهم است. لذا مشکل را فقط نمی توان فرهنگی دانست، اگرچه فرهنگ هم مشکل مهمی است ولی ریشه های این مسائل بسیار فراتر است.

راهبرد بله. بسیار متشکر. اگرچه این توفیق حاصل نشد که از ابتدای بحث خدمت جناب حجت الاسلام و المسلمین مصباحی مقدم باشیم ولی فرصت را مغتنم شمرده و در پایان نظر ایشان را در مورد تعریف اقتصاد اسلامی جويا می شويم. بفرمائید!

حجت الاسلام و المسلمین مصباحی مقدم: به نظر بنده، اقتصاد اسلامی اقتصادی است که مبانی فلسفی، کلامی، شناخت شناسی و انسان شناسی خودش را از اسلام می گیرد و تبعاً این مبانی از مبانی اقتصاد لیبرال و اقتصاد سوسیالیستی متفاوت است. اقتصاد اسلامی اهدافی متناسب با این مبانی فلسفی را دنبال می کند که از اهداف اقتصاد لیبرال و سوسیالیسم متفاوت است. اقتصاد

اسلامی، ارکان و ساختار و ساز و کاری دارد که با ارکان و ساختار ساز و کار اقتصاد لیبرال و اقتصاد سوسیالیستی متفاوت است. به عبارت دیگر اقتصاد اسلامی عبارت است از انجام تولید، توزیع و مبادله و مصرف براساس آموزه‌های دینی با تعقیب اهدافی که دین برای کمال انسانی تعریف کرده است. به این معنی اقتصاد اسلامی، هویت مستقلی پیدا می‌کند که نمی‌توانیم آن را با هویت‌های شناخته شده امروز دنیا مقایسه کنیم. اقتصاد اسلامی، یک تغییر رو بنایی نیست که اقتصادهای موجود را در نظر گرفته و با مقداری دستکاری آن را با اسلام سازگار کنیم. معنای این سخن این نیست که امروزه چیزی به عنوان اقتصاد اسلامی با ابعاد مشخص و تعریف شده و تدوین شده و کاربردی شده در اختیار داریم، البته در این راستا کوشش‌هایی صورت گرفته است. خصوصاً نظریه‌ای منسجم از شهید آیت الله صدر در کتاب «اقتصادنا» و کارهایی از سایر اندیشمندان نیز در این مورد موجود است. در بخش‌هایی، کاربردی هم شده است، مانند بانکداری و در برخی از بخش‌ها هنوز فعالیت علمی جدی‌ای صورت نگرفته است.

در این مورد که فلسفه اقتصاد اسلامی چیست؟ می‌توان گفت فلسفه اقتصاد اسلامی، شامل تبیین مبانی، اهداف، موضوعات و مسائل است که به آن فلسفه علم گفته می‌شود. اگر علم اقتصاد اسلامی را در نظر بگیریم، فلسفه علم در این جا معنی پیدا می‌کند که فلسفه علم هم مقدمات را شامل می‌شود و هم اهداف و هم روش مطالعه و تحقیق را.

البته در بحثی که مطرح می‌کنم، بخشی از عناصر بنیادین و پایه‌ای هم ارائه می‌شود. فلسفه علم شامل مبادی، اهداف، ساختار و روش‌ها می‌شود، این روش‌ها، هم روش مطالعه اقتصاد اسلامی را شامل می‌شود و هم روش کاربردی و اجرایی کردن اقتصاد را. اما شاید یکی از ویژگی‌های بنیادین و پایه‌ای اقتصاد اسلامی این باشد که ما اقتصاد را هدف نهایی تلقی نمی‌کنیم، بلکه یک هدف متوسط برای انسان در نظر می‌گیریم که انسان با دست یافتن به این مرحله می‌بایست طی مسیر کمال کند و در طلب رضای خداوند باشد؛ کما اینکه همه چیز در این راستا قرار می‌گیرد و اهداف متعالی به اهداف متوسط انسان سایه می‌افکند که یکی از این اهداف متوسط، اقتصاد است. یکی از دیگر اهداف عالی، برقراری عدالت در عرصه جامعه است. دایره این عدالت بسیار گسترده است و همه ابعاد جامعه را شامل می‌شود؛ از جمله بعد اقتصادی را که به آن عدالت اقتصادی گویند. به نظر بنده عدالت اقتصادی، هم عدالت در توزیع فرصت‌ها را فرا می‌گیرد و هم عدالت در توزیع امکانات و هم عدالت در توزیع ثروت‌ها را. عدالت در توزیع فرصت‌ها، به این

معنی است که فرصت‌های عمومی جامعه که در اختیار مردم قرار می‌گیرد، بایستی عادلانه توزیع شود. در اینجا استعمال کلمه «برابری» نیز صحیح بوده و مشکلی را ایجاد نمی‌کند. چون اینطور نیست که فرصت‌ها، دستاورد افراد باشد بلکه کالایی عمومی است که به مردم عرضه می‌شود، از این جهت برابری فرصت‌ها، عدالت است و غیر از توزیع ثروت است که می‌تواند حاصل دستاوردها هم باشد. مقصود من از توزیع فرصت‌ها، مثل فرصت تحصیل یا فرصت استخدام است که اگر این فرصت‌ها به درستی توزیع شود، استعدادها بروز می‌کند و کسانی که در مرحله قبل در اثر شرایط اجتماعی دچار عقب‌ماندگی شده‌اند، با پیدایش فرصت‌های برابر می‌توانند عقب‌ماندگی‌های خودشان را جبران کنند و استعدادهای نهفته خود را به منصف ظهور برسانند. بعد از توزیع فرصت‌ها، توزیع امکانات مطرح است. به عنوان مثال امکانات عمومی‌ای که در کشوری در اختیار مردم قرار می‌گیرد، این امکانات بایستی بین مرکز و دورترین نقطه بطور عادلانه توزیع شود، البته شاید در اینجا عادلانه بودن به معنای برابر بودن نباشد. نیاز و اقتضات در توزیع امکانات مؤثر است. مثلاً ممکن است تهران به مترو نیاز داشته باشد ولی بسیاری از شهرهای کوچک چنین نیازی نداشته باشند. ولی توزیع امکانات باید به گونه‌ای باشد که این احساس به مجموعه دست بدهد که هر مقدار ظرفیت در قسمتی وجود دارد، امکانات مربوطه هم دریافت می‌شود. در این شرایط است که عدالت در توزیع امکانات هم معنی پیدا می‌کند.

مرحله بعد توزیع درآمدها است. معتقدم با توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات، بصورت اتوماتیک توزیع عادلانه ثروت تا حدود زیادی قابل تحقق خواهد بود، چون وقتی که کسی از فرصت‌ها استفاده می‌کند و شایستگی‌های لازم را با کسب موقعیت‌های اجتماعی یا اشتغال بدست می‌آورد، به اقتضاء شغلش یا موقعیت اجتماعی‌اش می‌تواند از منابع عمومی سهم خودش را برداشت نماید ولی بازهم اینطور نیست که این مقدمات و زمینه‌ها، توزیع عادلانه را بطور کامل برقرار کند، چون کسانی هستند که نمی‌توانند کار کنند یا خدماتی را به جامعه ارائه کنند و ناتوان هستند و یا اطفال قبل از سن رشد و یا افراد مسن بعد از سن اشتغال و در نتیجه موقعیت لازم را برای بهره برداری از امکانات عمومی ندارند. این افراد را باید تحت عنوان تأمین اجتماعی مورد حمایت قرار داد و عدالت اجتماعی ایجاد می‌کند که توزیع درآمد در چنین مواردی به صورت خاص انجام شود. این توضیح، سخن کسانی که عدالت اجتماعی را توزیع فقر می‌دانند را مورد نقد قرار می‌دهد که توزیع عادلانه به معنی توزیع فقر نیست، بلکه پیش از توزیع ثروت به فکر توزیع امکانات و فرصت‌ها بوده‌ایم و مقدمات رشد ثروت نیز با این کار فراهم شده است.

از دیگر عناصر پایه‌ای و بنیادین اقتصاد اسلامی، این قاعده است که «من له العُثم فعليه العُرم؛ کسی که نفع می‌برد، زیان را هم بپذیرد». شاید بتوان این قاعده را بعنوان یک قاعده عام تلقی کرد که شهید اول هم در کتاب القواعد و الفوائد این مطلب را به عنوان یک قاعده فقهی مطرح کرده است. یعنی هر جا که پای سودی در میان است، بایستی ریسک خسارت را بپذیرفت ولی نه بدین معنی که لزوماً خسارتی هم در میان خواهد بود و منجر به خسارت خواهد شد ولی اگر خسارتی باشد، کسی که قرار بوده سودی ببرد، باید آن را بپذیرد. این قاعده را می‌توان در هر نوع کسب درآمد و مبادلات در نظر داشت. یعنی در این نظام، سود بدون ریسک وجود ندارد. اگر این مطلب را بپذیریم، در طراحی سیستم بانکداری و بازارهای مالی و جذب نقدینگی و انتظار مردم از ذخیره مالی خود بسیار مؤثر خواهد بود.

من معتقدم که اگر این قاعده پیاده شود، بازار مالی با بازار همه کالاها و خدمات حقیقی، هماهنگ خواهد شد و دو بازار کاملاً منفصل از هم که سرنوشت این دو با هم متفاوت باشد، نخواهیم داشت. از دیگر عناصر بنیادین این مکتب، اعتقاد به تنوع مالکیت و همراهی و همزمانی قبول مالکیت دولتی، مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی است. در دیدگاه‌های اقتصاد لیبرال، اتکاء اصلی به مالکیت خصوصی و فردگرایی است و در اقتصاد سوسیالیستی نگاه اصلی به مالکیت عمومی است و در دیدگاه اسلامی هریک از این دو، جایگاه خودشان را دارند. ما دو گونه منابع داریم: ۱- منابع خدادادی و منابع ثروتی که حاصل دسترنج آدم‌ها بصورت جمعی است و این دو را در یک دسته می‌بینیم. ۲- منبع دوم، حاصل دسترنج خصوصی انسان‌ها است. آنچه که حاصل دسترنج خصوصی انسان‌هاست، در حیطه مالکیت خصوصی است و آنچه که حاصل دسترنج جمعی انسان‌ها است به مالکیت عمومی مربوط است. آنچه که حاصل دسترنج انسان‌ها نیست و جزء منابع خدادادی است، در حیطه مالکیت دولتی است. مالکیت دولتی هم اگرچه از مالکیت‌های پایه‌ای و اصولی است به این معنا نیست که در پی آن تصدی‌گری دولتی برپا شود. سیره پیامبر اکرم (ص)، سیره ائمه (ع) و حتی سیره خلفایی که بعد از پیامبر آمدند و ما معتقدیم از مشروعیت الهی برخوردار نبودند، این بوده است که بر بهره‌برداری از انفال، نظارت و آن را تقسیم و توزیع کنند و مردم به عنوان بخش خصوصی، بیشترین بهره‌برداری و استفاده را داشته باشند. در مواردی هم دولت از این منبع درآمدهایی را به دست می‌آورده است و در مواردی هم دولت درآمدی از انفال نداشته است.

این مطلب نشان می‌دهد که بیشترین نقش اجرایی و تصدی‌گری به بخش خصوصی داده می‌شده و نقش دولت در اقتصاد و امور عمومی کلاً به سیاست‌گذاری، هدایت، حمایت و نظارت تقلیل پیدا می‌کرده است. یکی از بحث‌های اساسی در اقتصاد، حد دخالت دولت در اقتصاد است که در اینجا نشان داده می‌شود که حد دخالت دولت، انجام تصدی‌گری در امور اقتصادی نیست، بلکه حتی در آنچه که تحت عنوان منابع عمومی ثروت مطرح است (چه مالکیت عمومی مسلمین مانند اراضی مفتوحة عنوة یا مالکیت دولتی مانند معادن، جنگل‌ها و مرتع‌ها)، اجرای فعالیت‌های اقتصادی به عهده خود مردم گذاشته شده است و دولت، سهم خودش را دریافت می‌کند. تا جایی که امکان واگذاری منابع عمومی به فعالان بخش خصوصی باشد، باید از خدمات و کارهای آنان استفاده کرد. پس از جهت نظری این دیدگاه با دیدگاه‌های سوسیالیستی فاصله زیادی پیدا می‌کند.

۱/۱۰۲ آیا مرز مشخصی بین اموال عمومی و اموال دولتی وجود دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین مصباحی مقدم: از نظر فقهی، آنچه که تحت عنوان اموال عمومی و املاک عمومی است، دقیقاً اراضی مفتوح العنوة و اراضی صلحی است، که طی یک حرکت جمعی، آن اراضی فتح شده‌اند و یا یک حرکت جمعی و عمومی وجود داشته است که منجر به صلح شده است.

۱/۱۰۳ پس قاعده اموال عمومی از انفال جدا است.

حجت الاسلام و المسلمین مصباحی مقدم: مالکیت اموال عمومی متعلق به دولت نیست ولی مواردی که بدون دخالت مردم حاصل شده باشد، جزء انفال است. در روایات هم آمده است که هر زمینی که بدون جنگ بدست آمده باشد، جزء انفال است و اگر در نتیجه جنگ اراضی بدست بیاید، جزء مالکیت عمومی است. در مورد باغ‌ها و بساتین، خانه‌ها، و ثروت‌های غیر منقول نیز به همین ترتیب است. شاید اوقاف عامه را هم بتوان به اموال عمومی ملحق کرد. وقتی که وقف، وقف عمومی بود و مصرف هم مصرف عمومی است، دولت باید نظارت خاص بر این اوقاف داشته باشد تا درست بهره برداری شود، اگر متولی خاصی هم در وقف عمومی

وجود نداشته باشد، متولی آن حاکم اسلامی است. ثروت طبیعی که تحت عنوان انفال در نمی آید را هم شاید بتوان جزء اموال عمومی دانست مانند حیوانات صحرا، پرندگان، ماهیان دریاها و اشیاء ارزشمند پراکنده در روی زمین. این موارد جزء معادن نیست چرا که در تعریف معدن آمده است «الجواهر المثبوتة فی طبقات الارض». گوهرهایی که در طبقات زمین تثبیت شده است ولی آنچه که روی زمین است جزء مباحات عمومی می شود ولی مواردی از معادن روی زمین هم داریم مانند گچ یا نمک که به معادن ملحق می شوند ولی آنچه که بصورت پراکنده در طبیعت وجود دارند، معادن نامیده نمی شوند، مثلاً اگر تکه سنگی گرانبها و قیمتی در بیابان پیدا شود، جزء معدن نیست.

از حضور عالمانه همه اساتید در این میزگرد متشکریم و به امید دیداری مجدد در میزگردهای آتی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی